

در اندیشه و در عمل

شهید اسلام*

مهدی باکری

حسین علیایی**

گفتنی‌های دلنشین راجع به این اسوه دوران را در نوشته‌های دیگری مطرح نمود و به آن پرداخت.

مهدی باکری را می‌توان از دریچه فعالیت‌ها و رفتارهایش در دوران زندگی، نگریست. حیات کوتاه شهید باکری به سه دوره متمایز از هم قابل تفکیک است:

الف - سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

مهدی در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی در شهر میاندوآب در استان آذربایجان غربی به دنیا آمد. در دوران کودکی مادر خود را از دست داد و از آنجا که پدرش در کارخانه قند شهر ارومیه شاغل بود، به همراه خانواده در شهرک مسکونی این کارخانه واقع در ۲۰ کیلومتری شهر ارومیه زندگی می‌کرد و در همانجا بود که دیپلم خود را گرفت. در سی‌ام فروردین ماه سال ۱۳۵۱، هنگامی که مهدی در دبیرستان مشغول به تحصیل بود، "علی" برادر بزرگ‌ترش، که از مدت‌ها قبل به دست دژخیمان رژیم شاهنشاهی به زندان افتاده بود به دلیل فعالیت‌های ضد ستمشاهی، به دست ساواک اعدام گردید. مهدی پس از اخذ دیپلم و بعد از پایان تحصیلات دبیرستانی، عازم تهران شد تا بتواند خود را برای آزمون دانشگاه آماده نماید. وی در این یک‌سال که در تهران حضور داشته، با محافل دانشجویی در دانشگاه‌های تهران ارتباط برقرار کرده و از همین جا بود که با افکار انقلابی و مذهبی، بیشتر آشنا گردید. در سال ۱۳۵۲، در آزمون ورودی دانشگاه پذیرفته شد و دانشجوی رشته مهندسی مکانیک در دانشکده فنی دانشگاه تبریز گردید.

در آن سال‌ها، برای بسیاری از کسانی که نظام سلطنتی شاهنشاهی را یک رژیم ضدبشری، صدور صدوابسته به آمریکا، استبدادی، دیکتاتوری و ضد آزادی و مخالف اسلام در کشور می‌دانستند، این سوال مطرح بود که چگونه می‌توان با رژیمی که شدیداً مورد حمایت آمریکا بوده و در اوج اقتدار نظامی و سیاسی قرار دارد و اصطلاحاً نادندان مسلح است، مخالفت کرد و یا با آن به مبارزه پرداخت؟ برخی نیز می‌گفتند حکایت مبارزه با رژیم حکایت تقابل مشت با سندان است و جز خون‌ریزی و هدر رفتن خون‌ها حاصلی ندارد.

جوانانی که وارد دانشگاه می‌شدند علاقه زیادی برای یافتن پاسخ به این سوال، از خود نشان می‌دادند. برای پرداختن به این موضوع لازم است تا شرایط آن زمان و جو غالب بر دانشگاه‌ها مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان بهتر وضعیت آن دوران را درک کرد.

شهید اسلام، نمونه غیرت و افتخار آذربایجان

با گذشت بیش از بیست و دو سال از شهادت «مهندس مهدی باکری»، هنوز یاد و خاطره و قدر و منزلت او در اذهان بسیاری از هم‌زمان‌وی و نیز مردم ایران بخصوص جوانان پر شور، زنده است. در این مدت و به ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی، شناخت شخصیت برجسته و اهمیت و نقش مؤثر باکری در دوران دفاع مقدس، دائماً در افکار عمومی افزایش یافته است. راز ماندگاری «مهدی» در حیات پس از شهادتش راهی دانست که او از سالیان دراز و از روزهای «عمل» و «استقامت» در پیمودن راهی دانست که او از سالیان دراز و از روزهای آغازین زندگانی خود، برگزیده بود. مهدی، «دین» را آنچنان که امام خمینی "سلام الله علیه" به مردم تعلیم فرمود، در رفتار فردی خود پیاده کرده بود و اقدام‌های اجتماعی‌اش بر پایه فهم او از اسلام ناب محمدی "صلی الله علیه و آله وسلم" که منش امام در آن متجلی بود، قرار داشت و سرانجام نیز در این راه در سن سی سالگی به شهادت رسید و جاودانه شد.

او همچون امام خود، «ارزش حیات را به آزادی و استقلال می‌دانست» و به خوبی دریافته بود که استکبار حاکم بر جهان، تاب تحمل حکومتی به نام اسلام در ایران را ندارد و باید برای حفظ این نظام الهی، به پا خاسته، لباس رزم پوشید و دوطالبانه و در هر کجا که نیاز باشد، برای دفاع از جمهوری اسلامی، در برابر متجاوزان جنگید.

مهدی این موعظه قرآن را که از زبان امام خمینی "سلام الله علیه" بارها بیان شده بود، سر لوحه رفتار و عمل خود قرار می‌داد:

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَأَحَدِهِ لَنْ تَقُومُوا لَهُ مَثَلِي وَفِرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ» (آیه ۴۶ سوره سبأ)

بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم؛ دوتا دوتا و یک یک برای خدا قیام کنید سپس بیندیشید.

مهدی باکری در تاریخ حماسه‌آفرینی‌های ملت ایران، تنها یک نام نیست بلکه خاطرهای است از حوادث بسیاری که بر انقلاب اسلامی و امام و مردم ایران در این سرزمین رفته است.

درباره شخصیت برجسته و ممتاز شهید مهندس مهدی باکری، تاکنون افراد زیادی سخن گفته‌اند و زوایایی از دوران زندگی و همت و تلاش او را بیان کرده‌اند. همچنین مطالب بسیاری راجع به او به رشته تحریر درآمده است؛ اما ناگفتنی‌ها درباره باکری، هنوز هم زیاد است و می‌توان بسیاری از نکات و

* عبارت شهید اسلام توسط امام خمینی (ره) در زیر عکس‌های شهید مهدی باکری نوشته شده است.
** مقاله حاضر بر پایه مشاهدات اینجانب و مطالعه سخنرانی‌های شهید باکری نوشته شده است. همچنین توضیحاتی درباره شهید حمید باکری به عنوان ضمیمه مقاله در پایان آمده است.

مهدی باکری در مجموع حدود هفت ماه فرماندهی عملیات سپاه آذربایجان غربی را بر عهده داشت. او پس از امن شدن منطقه شمال غرب کشور و ایجاد تغییراتی در سیستم ساختاری و فرماندهی سپاه در آذربایجان - که حضور وی را در آن منطقه بی خاصیت می نمود- و نیز برای شرکت موثر در دفاع از انقلاب اسلامی، عازم جبهه های جنوب کشور شد.

این گروه‌ها سعی می‌کردند با توسل به برخی شعارهای هیجانی و نمایش قدرت جمعی، دانشجویان سال اولی را که تازه پایه دانشگاه می‌گذاشتند، در جمع خود جذب نمایند.

۳- دانشجویان مذهبی

مذهبی‌ها، دانشجویان علاقمند به رعایت آداب دینی بودند و برخی از آنان به دلیل شرایط آن روزگار و جو غالب و حاکم بر دانشگاه‌ها، کمتر به آن تظاهر می‌کردند. اما از میان این دانشجویان، تعداد کمتری بودند که ایجاد یک حرکت مردمی و همسوی با قاطبهٔ احاد ملت ایران، در دانشگاه را تعقیب می‌کردند. آنها راه نجات کشور و مبارزه اساسی با رژیم شاهنشاهی را بازگشت به قرآن کریم و ایجاد یک حرکت اسلامی بر مبنای تفکر و اندیشه مرجع عالیقدر تقلید مسلمانان جهان، حضرت آیت الله العظمی روح الله الموسوی خمینی می‌دانستند که بدلیل مخالفت با کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) و اساس نظام شاهنشاهی به خارج از ایران تبعید گشته بود. گرچه از نظر کمی، تعداد این قبیل دانشجویان زیاد نبود ولی از نظر کیفی و داشتن روحیه مبارزه و اعتماد بنفس، دارا بودن تفکری متین و پرجاذبه، قابلیت توسعه و وسیعی را در خود می‌دیدند. این دانشجویان توانستند در سال ۱۳۵۴ برای اولین بار در سالگرد قیام خونین پانزده خرداد ۱۳۴۲، اعتصاب و تظاهرات بزرگ دانشجویان مذهبی و مبارز در دانشگاه تبریز را سازمان داده و در این سال نمازخانه‌های متعددی را در همه دانشکده‌های دانشگاه، راه اندازی نمایند. روش این دانشجویان برای این نوع فعالیت‌ها، بسیج کردن انگیزه اسلامی دانشجویان و جهت دادن به این انگیزه‌ها در سمت و سوی مبارزه از طریق فشار آوردن به مسئولین دانشگاه برای انجام این نوع اقدامات بود.

۴- انجمن علمی مذهبی:

فضای فکری و عملکردی دانشجویان دانشگاه تبریز در آن شرایط را می‌توان به شرح ذیل تقسیم بندی نمود:

۱- دانشجویان بی تفاوت

اکثر دانشجویان دانشگاه نسبت به رخدادها و واقعیت‌های سیاسی و مبارزاتی آن زمان، بی تفاوت بوده و در رویای فراهم ساختن زندگی مرفه، راحت و بعضاً توأم با بی بندوباری قرار داشتند. به همین سبب دیدگاه آنان کمال مطلوب برای رژیم شاه بوده و همواره مورد استفاده آن رژیم قرار می‌گرفتند. مسئولین دانشگاه نیز سعی داشتند تا اقداماتی را در قالب فعالیت‌های فوق برنامه برای این گونه دانشجویان طرح ریزی نموده و تمام وقت آنها را در برنامه‌های مختلط پسران و دختران دانشجو در امور موسیقی، فیلم ورزش و... پر نمایند. لازم به ذکر است که رژیم شاهنشاهی در آن دوران، دانشگاه را مجموعه‌ای غیر سیاسی، سکولار و متعارض با سنت‌های مردم می‌خواست. بنابراین به گونه‌ای رفتار می‌کرد تا فعالیت‌های دانشجویی، تقویت کننده اهداف فوق باشد. استقرار گارد ویژه مسلح در دانشگاه‌ها، ضمانتی برای نظارت و جلوگیری از فعالیت‌های دانشجویی مخالف با اهداف فوق بود.

۲- دانشجویان چپی

برخی از دانشجویان به افراد چپی موصوف بودند. این افراد کسانی بودند که راه مبارزه را در الگو گرفتن و یا تبعیت کردن از جنبش‌های چپ کشورهای کمونیستی جست‌وجو و خود را به داشتن تفکرات ضد سرمایه‌داری مصطلح آن زمانه، و انومدی می‌کردند. گرچه بسیاری از آنها از اصول و مبانی اندیشه‌های چپ و مارکسیستی بی‌خبر بودند، ولی به هر حال جو غالب جامعه تحصیلکرده و دانشجویی آن زمان به شدت از جنبش چپ اقتصادی تأثیر پذیر بوده و فضای حاکم، با آموزه‌های سطحی و نیم بند کمونیستی، جوی ضد سرمایه داری و ضد بورژوازی و ضد سرمایه و حق مالکیت بود. در چنین فضایی، هر کس که می‌خواست خود را یک انسان مبارز معرفی کرده و ادعای پیروی از روش علمی مبارزه داشته باشد، سعی می‌کرد که خود را با تفکر این گروه همسو نشان داده تا بتواند برای خود اعتبار و مقبولیتی کسب کند.

مشخصات گروه‌های چپی در سه چیز خلاصه می‌شد:

الف - مخالفت با مذهب و تفکرات مذهبی به عنوان روشی برای مبارزه و متهم کردن مذهبیون به عنوان عوامل ارتجاع.

ب- انجام کارهای گروهی سازمان یافته دانشجویی از قبیل رفتن به کوه به صورت دسته جمعی، خواندن سرودهای خاص در هنگام صعود به کوهستان و تلاش برای تشکیل انجمن‌های صنفی دانشجویی و به دست گرفتن زمام امور فعالیت‌های فوق برنامه دانشجویی.

ج- سعی بر نشان دادن قیافه‌هایی متحد الشکل با گذاشتن سبیلی بلند بر صورت و سیگاری دراز بر لب با تقلید از قیافه رهبران جریانات مارکسیستی در سایر کشورها

این انجمن از سوی یکی از اساتید مذهبی دانشکده داروسازی به نام "آقای دکتر احمد صبور اردوبادی" تشکیل شده بود و تلاش می کرد که با انتشار کتاب ها و برگزاری جلساتی، مذهب را همسوی با علم نشان داده و دانشجویان را به سوی خود جذب نماید. این انجمن در عین پابندی به اسلام، تلاش می کرد تا برای حفظ بقای خود از مخالفت علنی و جدی علیه رژیم شاهنشاهی خودداری نماید و به گونه ای رفتار نماید تا بتواند جلسات سخنرانی و مذهبی خود را به صورت علنی و با موافقت مسئولین دانشگاه برگزار نماید.

ب- فعالیت های شهید باکری در دانشگاه:

مهدی باکری در دانشگاه تبریز، جزء دانشجویان مذهبی دانشگاه به شمار می رفت. او در سال اول دانشگاه در یکی از خوابگاه های دانشجویی به نام خوابگاه شمس تبریزی مستقر شد و با برخی از دانشجویان هم اطاقی اش از جمله آقای سید کاظم میر ولد، مطالبی را مطرح کرد که بیانگر مسیری است که او در زندگی خود انتخاب کرده بود. آقا مهدی می گفت:

الف- راهی که در پیش است راهی سخت و دشوار است که نیاز به زاد و توشه فراوان دارد.

ب- **بیمودن این راه جز با خودسازی و انجام عبادات امکان پذیر نیست.**

ج- **برای بیمودن این راه نیاز به صداقت در عمل و راستی با خدا و خویشتن خویش است.**

او برای ایجاد محیطی مناسب جهت مطالعه عمیق تر درباره اسلام و نیز عمل به نکات فوق پس از مدتی، خوابگاه دانشجویی را ترک کرده و اطاق محقری را در محله راسته کوچه، واقع در بازار تبریز به همراه دوست خود، آقای میرولد اجاره نمود. مهدی فرد منظمی بود و برای انجام هر کاری به دنبال دلیل اجرای آن می گشت و از خود سوال می کرد که چرا باید آن کار را انجام دهیم؟ چرا این حرف را بزنیم؟ چرا به کوه برویم؟ چرا این چیز را بخوریم یا بیاشامیم؟ و چرا...؟ با پاسخ به این چرها بود که او قدم های مطمئنی را به سوی هدف مشخص خود بر می داشت. بنابراین همه لحظات مهدی برای حرکت به سوی هدف معینی، تعیین و برنامه ریزی می شد. آقا مهدی در واقع به دنبال انجام عمل صالح بر اساس آیه ذیل بود:

"فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا"
(سوره کهف آیه ۱۱۰)

«هر کس که امید دیدار پروردگارش را داشته باشد، باید عمل صالح (نیکو) انجام دهد و در پرستش پروردگار خود هیچ کس را شریک قرار ندهد».

وقت او بیهوده تلف نمی شد. برخی از روزها را برای خودسازی و تقرب بیشتر به معبود، روزه می گرفت. او و هم اطاقی اش هر مقدار وامی را که از دانشگاه می گرفتند در ظرف مشترکی می ریختند و از آن استفاده می کردند. زیرا معتقد بودند که مال، امانتی است که توان دل کندن از آن مقدمه ای برای دست شستن از جان بوده و خود یک عبادت و تمرین است. مدت زمان حضور

در خانه دانشجویی به زمانی برای مطالعه، مدتی برای مباحثه و مذاکره، بخشی برای انجام کارهای خانه و قسمتی هم برای تفکر بر روی موضوعاتی همچون "هدف از آفرینش انسان"، "رسالت انسان در این جهان" و مسئله "ذیای پس از مرگ"، تفکیک می شد. انس با قرآن و آشنایی با مبانی و معارف اسلامی به عنوان چراغ راهنمای حرکت وی در زندگی بوده و دقت در انجام عبادات، جزء برنامه روزانه زندگی مهدی و هم فکرانش قرار داشت. شعر ذیل که از عطار نیشابوری است، تا حدود زیادی برای روحیه آقا مهدی در آن زمان، مصداق دارد:

ذکر باید گفت تا فکر آورد صد هزاران معنی بگر آورد

زمانی، در یکی از برنامه های کوهنوردی مشترک با دانشجویان چپی، هنگامی که آنان از برپایی نماز جماعت توسط دانشجویان مذهبی جلوگیری کردند، مهدی به همراه سایر دانشجویان مذهبی راه خود را از آنان جدا کرد. چپی ها در برنامه های کوهپیمایی خود، تلاش داشتند تا رفتار و عقاید خویش را بر سایر دانشجویان اعمال و تحمیل کنند و می کوشیدند تا با سر دادن و تکرار سرودها و شعارهای مورد نظر خود، در برنامه کوهنوردی توسط همه دانشجویان شرکت کننده، فضای تبلیغی و روانی سنگینی را بر جمع موجود تحمیل و از این راه یارکشی کرده و موضع خود را تقویت نمایند. آنها تاب تحمل وجود افکار غیر همسو با خود از جمله افکار مذهبی و اسلامی را نداشتند.

در آن زمان جریانات چپ در دنیا، دوران شکوفایی خود را می گذرانند. وقوع تحولاتی با نام انقلاب های مارکسیستی در بسیاری از کشورهای جهان از جمله چین، ویتنام، آفریقا و آمریکای لاتین، ادبیات قوی کمونیستی را ترویج داده بود. هر کس تمایل به مبارزه بر علیه ظلم و ستم حاکم بر مبین خویش را داشت و قدرت های بزرگ و سلطه گر را تحت عنوان امپریالیسم جهانی، حامی و پشتیبان حکام خود می دید، تصور می کرد که برای مبارزه، لزوماً بایستی از پشتوانه فکری جریان چپ جهانی که مدعی علم مبارزه با امپریالیسم بود، استفاده کند و راهی جز آن برایش متصور نبود. این وضع از طرفی ناشی از بیداری ملت ها و اراده آنان برای قیام و مبارزه علیه ستمگران بوده و از سوی دیگر ناشی از تبلیغات سنگین حزب کمونیست شوروی و جریان چپ جهانی بود.

اگرچه دانشجویان مذهبی در آن دوران، در شرایط بسیار سخت و کاملاً دفاعی در مقابل فرهنگ و نظام شاهنشاهی از یکسو و در برابر فضای مهاجم سیاسی چپ از طرف دیگر، به سر می بردند ولی مهدی باکری و دانشجویانی چون او اسیر جو حاکم نشده و در اندیشه دیگران هضم نگردیدند.

برخی از دانشجویان مذهبی مبارز و فعال هم فکر با مهدی باکری که بعدها در جریان جنگ تحمیلی و با با ترور منافقین به شهادت رسیدند عبارتند از: ابوالحسن آل اسحاق، حمید سلیمی، فریدون فارسی، مرتضی بوجار، محمد صف آرا، نادر نوری، حسن بخشایش، محمد سلمانی، حسین امیرمقدم کاشمری و دوستان به حق پیوسته دیگر: آقایان سید زین العابدین عطایی، علیرضا تهرانی، محمد علی افتخار، بهروز پور شریف و ...

در اواخر سال ۱۳۵۴، مهدی و دوست هم اطاقی اش خانه خود را به جای دیگری در محله "میدان قطب" تبریز تغییر دادند. این در حالی بود که حمید برادر مهدی هم که در حال گذراندن دوران سربازی خود بود، در اوایل سال ۱۳۵۵ به آنان پیوست. در این ایام، روزی مأمورین ساواک به منزل مهدی رفته و چون او در خانه حضور نداشت برادرش حمید را مورد ضرب و شتم فراوان قرار دادند و به تفتیش و بازرسی منزل وی پرداختند و مهدی را هم به ساواک احضار کردند. مهدی پس از بازگشت از ساواک مصمم تر از پیش و البته دقیق تر و با احتیاط بیشتر نسبت به قبل، فعالیت مذهبی و انقلابی خود را ادامه داد. آقا مهدی در آن شرایط، به خاطر اعدام برادرش علی، همیشه تحت تعقیب ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت دوران طاغوت) قرار داشت. ساواک به طور مرتب او را احضار می کرد تا مطمئن شود از اینکه مهدی همفکر و هم راه با برادرش علی در مسیر مبارزه با رژیم طاغوت نیست. از آنجا که مهدی فردی راز دار و کم حرف بود، علی رغم احضار او توسط ساواک رژیم در پی بردن به فعالیت های وی ناکام ماند. در آن شرایط آقا مهدی هم در فعالیت های آشکار دانشجویی کم تر ظاهر می شد و خود را از دید مأمورین ساواک پنهان نگه می داشت. آقا مهدی، در آن وضعیت، حضور در فعالیت های علمی دانشجویی را کافی نمی دانست و معتقد بود که مبارزه با رژیم شاهنشاهی کاری است دراز مدت که نمی تواند در فعالیت های دانشجویی دوران دانشگاه خلاصه شود. از این رو، ایشان مهیا شدن برای مبارزه ای سخت و مستمر را ضرورتی انکار ناپذیر برای رویارویی با حکومت سلطنتی می دانست.

در این حال، سازمان مجاهدین خلق که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل انحراف فکری و عملکرد ضد بشری ترورهای گسترده با نام منافقین خوانده شدند، هم سعی داشت تا با تماس با مهدی، او را به عضویت این سازمان در آورد. ولی با توجه به انحرافات که باکری از این سازمان، احساس کرده بود، از پاسخ دادن به درخواست آنان امتناع ورزیده و مسیر خود را همسو با دیدگاه های مرجع تقلید خویش حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی، تنظیم می کرد و

دشمن اگر جزیره را تصرف می کرد حدود ۲۰

هزار نفر اسیر می شدند.

مهدی، برادرش حمید را برای

بیرون راندن دشمن از روی پل به جلو فرستاد.

خودش هم یک تیربار برداشت و

شروع به جنگیدن کرد. به همه می گفت:

اسم عملیات را خیبر گذاشته ایم،

پس باید مثل جنگ خیبر در صدر اسلام

بجنگیم.

سعی داشت تا اسلام را معیار حرکات و فعالیت های خود قرار دهد.

یکی از کسانی که در این ایام از نظر فکری بر روی افکار آقا مهدی بسیار تأثیر می گذاشت، آقای سید علی مقدم از دانشجویان رشته راه و ساختمان دانشکده فنی دانشگاه تبریز بود که برخی اوقات در خانه مهدی حاضر شده و با او درباره مسائل اسلامی صحبت می کرد. ایشان می گوید یکبار که به منزل آقا مهدی رفتم در حالی که آقای کاظم میروالد هم حضور داشته باکری در حال مطالعه کتابی به زبان ترکی بود، از وی پرسیدم چه می خوانی؟ آقا مهدی گفت: در حال مطالعه کتابی برای بازگشت به خویشتم. در آن زمان فشارهای روانی و تبلیغی بر روی دانشجویان بسیار زیاد بود. برخی تلاش می کردند تحت عنوان خلق های ترک، ترکمن، کرد، عرب و فارس و...، هویت قومی و تعصب نژادی و زبانی را جایگزین هویت فرهنگ ملی، ایرانی و اسلامی آنان بنمایند. این شیوه، یکی از راه های نفوذ استعمار در کشورهای جهان سوم برای کنترل حکومت ها و در هنگام ضرورت، برافراشتن پرچم استقلال طلبی هر قوم و تجزیه آن کشور و یا به مثابه یک اهرم قوی سیاسی علیه حکومت آن ملت، بشمار می رفت. آقای مقدم می گفت: در آن هنگام، من احساس کردم که ممکن است امثال باکری نیز گرفتار این دام شوند، آرام آرام با وی در این زمینه صحبت کردم و در نهایت به او گفتم که خویشتن واقعی انسان ها، اسلام است که هویت همه ایرانیان را تشکیل می دهد. آقا مهدی به تدریج آنچنان تحت تأثیر این سخنان قرار گرفت که در این هنگام آن کتاب را به سینه دیوار کوپید و گفت راه صحیح همین است که شما می گوید.

ویژگی مهم آقا مهدی این بود که در فهم حق و سخنان درست، خالی از تعصب بود ولی وقتی که به حق می رسید در پیروی از آن بسیار با تعصب بود. لازم به ذکر است که آقای مقدم حدوداً یک سال از آقا مهدی از نظر سنی کوچکتر بود ولی از آنجا که او از کودکی در بیت علما، بزرگ شده بود و با روحانیون و دانشمندان مبارز اسلامی در تماس دائمی بود و خود نیز به طور مرتب مطالعات گسترده ای را در زمینه معارف اسلامی انجام می داد در توسعه این معارف بین دانشجویان تلاش زیادی را انجام می داد و تأثیرات مهمی هم برجای می گذاشت. آقا مهدی نیز در دوران حیات خود علاقه زیادی به آقای مقدم داشت و از طریق ایشان در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با آیت الله سید علی خامنه ای که در آن زمان در بیلاقی دور از چشم ساواک در اطراف مشهد مخفی بود، در سال ۱۳۵۶ دیدار کرد و در دوران ریاست جمهوری نیز هر از چند گاهی به دیدار ایشان می شتافت.

در مجموع می توان گفت که زندگی مهدی باکری در دوره دانشجویی بر از "معنا و صفا" بود. در جای جای زندگی روزانه او، "برتر شمردن دیگران بر خود"، کم گویی و گزیده گویی، "راضی بودن به آنچه که دارد" «مفهوم زهد از قول پیامبر عظیم الشان اسلام (ص)»، «صبر، رازداری، تواضع و توکل بر خدا موج می زد. برخورداری از این صفات که همراه با مطالعه قرآن و متون اسلامی در

وی ایجاد شده بود در کسانی که با او به نوعی مرادداشتند از جمله در تکوین شخصیت برادرش حمیده که او را چون جان، عزیزش می داشت بسیار اثرگذار بود. مهدی، پس از اتمام دوره کارشناسی در سال ۱۳۵۶، در یک بررسی اساسی برای انتخاب یکی از دو گزینه ادامه تحصیل در دوره کارشناسی ارشد و یا خروج از محیط دانشگاه برای ادامه مبارزه، گزینه دوم را انتخاب کرد زیرا معتقد بود که امکان مبارزه کارآمد در خارج از محیط دانشگاه بیشتر است. او سپس قصد عزیمت به نجف اشرف جهت زیارت آیت الله خمینی را داشت تا برای اقدامات خود از ایشان اجازه گرفته و مطمئن شود که فعالیت‌های وی با رضایت مرجع تقلیدش انجام می‌شود. البته امکان این سفر فراهم نشد و در پاییز همان سال، مهدی به خدمت سربازی رفت.

پس از طی دوره آموزشی در پادگان، او و برخی دیگر از مهندسين سرباز، به وزارت نیرو در تهران مأمور گردیدند و چون شب‌ها بایستی محل خدمت را ترک کرده و به منزل می‌رفتند بنا بر این مهدی و هم‌اتاقی دوران دانشگاهش، دو اطاق را در خیابان نواب تهران اجاره کردند و در تظاهرات‌هایی که در آن روزها از سوی مردم علیه رژیم شاهنشاهی صورت می‌گرفته فعالانه حضور یافتند. او در تظاهرات معروف ۱۷ شهریور در سال ۱۳۵۶، در تهران شرکت کرد. باکری در تظاهرات میدان ژاله تهران در صفوف اول درگیری با مأمورین رژیم شاهنشاهی بود. چهره خاکی و لباس‌های به هم ریخته و چشم‌های تا عمق سر فرو رفته او در شبانگاه آن جمعه سیاه، نشان از رنجی داشت که طی آن روز خونین بر مردم تهران و بر وی رفته بود.

زمانی که حضرت امام خمینی در سال ۱۳۵۷، از سربازان خواستند که پادگان‌ها را رها کرده و رژیم شاهنشاهی را تنها بگذارند، او نیز محل خدمت خود را ترک کرده و به صفوف دائمی مردم پیوست. در این هنگام او به طور مرتب بین تهران و ارومیه در تردد بود و در تظاهرات خیابانی مردم ارومیه در دی ماه سال ۱۳۵۷، که در اطراف مسجد اعظم ارومیه برگزار شد حضور پیدا کرد. مهدی تلاش می‌کرد تا همچون سایر مردم برای مقابله با تانک‌ها و زره پوش‌های رژیم شاهنشاهی که به مقابله با تظاهرکنندگان می‌پرداختند، از کوکتل مولوتف ساخت خودش استفاده نماید. باکری در ماه‌های آخر قبل از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، که در اکثر شهرهای کشور حکومت نظامی برپا شده بود تلاش کرد تا از طریق مناطق غربی کشور برای مبارزین مخالف سلطنت پهلوی، اسلحه تهیه نماید تا چنانچه امام خمینی اجازه فرمودند، علیه کسانی که به کشتار مردم می‌پرداختند، استفاده شود که البته موفقیت چندانی در این مسیر نداشت و پس از سپری نمودن نزدیک به یک ماه در مناطق غربی کشور، ناموفق به تهران بازگشت. البته آقا مهدی دو بار با کمک آقای علی عبدالعلی زاده از دوستان دوران دانشگاهش توانست تعدادی کلت از مناطق کردنشین مرز ترکیه خریداری و با جاسازی آنها در بدنه پیکان خواهرش آنها را به تهران منتقل و بین دوستان خود توزیع نماید. آخرین باری که او توانست حدود

هفتاد سلاح کمری را با این شیوه به تهران منتقل نماید شب دوازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ بود که فردای آن امام خمینی از تبعید به ایران بازگشتند. همچنین گفته می‌شود که آقا مهدی یکبار دیگر توانست تعدادی قبضه سلاح سبک را درون محموله سیب زمینی و از طریق اتوبوس به تهران منتقل نماید که البته هیچگاه از آنها استفاده نشد. زیرا امام خمینی معتقد بودند که قدرت فریاد، بالاتر از توان سلاح، می‌تواند رژیم پادشاهی را از پای درآورد و در نهایت "خون بر شمشیر پیروز است".

از سوی دیگر، در سال ۱۳۵۶ حمید باکری برادر مهدی، به منظور ادامه تحصیل، عازم کشور آلمان گردید. او پس از مدتی طی نامه‌ای که به ایران ارسال کرد خبر داد که با توجه به اوج‌گیری نهضت اسلامی مردم ایران، شرایط را برای ادامه تحصیل مناسب ندانسته و برای دیدار با امام خمینی رهسپار پاریس گردیده است. او مدت کوتاهی را در نوفل لوشاتو در جوار حضرت امام به سر برد و سپس به منظور کسب آموزش نظامی عازم سوریه و لبنان گردید و سپس در بازگشت به ایران موفق شد تعدادی سلاح را که در بدنه خودروی خود جاسازی کرده بود وارد ایران بنماید از این هنگام بود که حمید و آقا مهدی توانسته بودند در ماه‌های آخر حکومت پهلوی خود را به سلاح کمری مجهز نمایند. ولی اطلاعی از استفاده از آن سلاح‌ها در دست نیست.

ج- دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی

به محض استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، باکری همه وجود خود را برای تثبیت انقلاب، به ویژه در منطقه آذربایجان غربی به کار گرفت. با شروع درگیری‌های مسلحانه حزب دموکرات در سنج در آغازین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، آقا مهدی ابتدا به سنج رفته و سپس به ارومیه بازگشت و به عنوان جانشین دادستان انقلاب اسلامی ارومیه، فعالیت خود را آغاز کرد. آن زمان، دوره‌های سخت و طاقت‌فرسا بود. باکری آنقدر کار می‌کرد که بر اثر زیادی کار و کم خوابی، مریض می‌شد ولی او پس از بهبودی، دوباره به فعالیت خود ادامه می‌داد تا بار دیگر بیماری به سراغ وی بیاید. در نیمه اول سال ۱۳۵۸ پدرش را در یک تصادف دردناک از دست داد. ولی صلابت آقا مهدی و برادرش حمیده در تسلیم بودن به قضای الهی در این مصیبت بزرگ، همه همراهان و دوستان او را متعجب و متحیر ساخت.

هنوز مدتی از پیروزی انقلاب بزرگ مردم ایران نگذشته بود که دست‌ها و اندیشه‌های مسموم قدرت‌های بزرگ ادامه حضور و رشد این نهال نورس را برناتفتند و گروه‌های متعددی را با رنگ و لعاب‌های مختلف و با شعارهای بظاهر انقلابی گوناگون در میان اقوام ایرانی و با تبلیغات گسترده تشکیل داده و هر یک را با شعاری و آرمانی دروغین بجان انقلاب نوپای اسلامی ایران انداختند. یکی از نقاط پر آشوب آن زمان، استان دلاور کردستان و شهرهای مرزی استان آذربایجان غربی بود که بلافاصله پس از اعلام سقوط رژیم شاهنشاهی و برقراری نظام جمهوری اسلامی در ایران، ناامنی‌های

در عملیات بدر آقا مهدی تنها فرماندهی از سپاه بود که لشکرش تا آخرین نفر در برابر دشمن جنگید و خود او نیز به هنگام پاتک سنگین دشمن در کنار رزمندگان لشکرش سلاح به دست گرفته بود و از نزدیک با دشمن می جنگید. او در جریان نبرد تن به تن با دشمن، از نزدیک مورد اصابت قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکر پاکش با یک فروند قایق از رودخانه دجله در حال انتقال به عقب بود که مورد اصابت آرمی جی دشمن قرار گرفت و آقا مهدی برای همیشه به رزمندگان مفقود پیوست و جاودانه شد.

در برابر دشمن یک تخصص نظامی است که فقط از عهده نظامیان بر می آید و دفاع را در انحصار نیروهای مسلح می خواست و حضور مردم را باعث بی نظمی در جبهه‌های پنداشت. تفکر دیگری نیز وجود داشت که معتقد بود فقط مردمی را که آنها می پسندند و افرادی را که آنها تأیید می کنند می توانند در جبهه‌ها حضور داشته باشند. آنها حتی شهید شدن را نیز برای افراد معینی می پسندیدند و با این دیدگاه مانع حضور افراد زیادی که به جبهه‌ها آمده بودند تا خونشان را در دفاع از انقلاب اسلامی و کشور به کار گیرند، می شدند. این دو دیدگاه موجب شده بود تا عملاً محدودیت عظیمی برای حضور انبوه داوطلبین در جبهه‌های جنگ ایجاد شود. نظر امام خمینی از اساس متفاوت با این دو دیدگاه بود ایشان معتقد بودند که دفاع بر همه مردم کشور واجب کفایی است و جنگیدن نباید در انحصار نیروهای مسلح رسمی کشور باشد بلکه همه استعداد و ظرفیت مردم می تواند در جبهه‌ها بکار گیری شود. ایشان معتقد بود که میدان جنگ بهترین دانشگاه برای عموم مردم است تا هم تزکیه شوند و هم انواع تخصص‌های نظامی را بیاموزند. ایشان از رزمندگانی مثال می زنند که در عرفان عملی ره صدساله را یک شبه بیموده‌اند. به هر حال دیدگاه تنگ نظران موجب شد تا آقا مهدی و حمید پس از مدتی تحت فشار برخی از افراد خاص مجبور شوند از جبهه آبادان به ارومیه باز گردند.

حضور در جبهه سازندگی

پس از بازگشت از جبهه در اواخر پاییز سال ۱۳۵۹، مهدی به جبهه سازندگی رفت تا بتواند از سویی در توسعه روستاهای کشور توان خود را به کار گیرد و از

گسترده‌ای آغاز و جان و مال مردم آن خطه در معرض هجوم افراد مسلح قرار گرفت. آقا مهدی در این ایام پر آشوب با کمک سایر انقلابیون شهر ارومیه به مقابله با درگیری‌های مسلحانه حزب دموکرات در منطقه می پرداخت. از جمله در ۱۷ مهر ماه سال ۱۳۵۸ که حزب دموکرات به صورت مسلحانه به شهر ارومیه حمله کرد، آقا مهدی، شب‌ها در کنار نیروهای مردمی به نگهبانی و پاسداری از شهر می پرداخت.

شهردار ارومیه

بنابر گفته آقای بیت‌الله جعفری، در تاریخ هفتم آذر ماه سال ۱۳۵۸ مهدی باکری از سوی اولین شورای اسلامی شهر ارومیه، به عنوان شهردار مرکز استان آذربایجان غربی، برگزیده شد. در آن زمان حجج اسلام آقایان غلامرضا حسنی (امام جمعه ارومیه)، سید علی اکبر قریشی و محمد فوزی و نیز آقایان دکتر ضرغام، مهندس عبدالعلی زاده، احمد فائزی و خانم اکرم صابری اعضای اولین شورای اسلامی شهر ارومیه بودند که بنابر پیشنهاد آقای عبدالعلی زاده، مهندس مهدی باکری را به سمت شهردار ارومیه برگزیدند. در مجموع آقا مهدی ۹ ماه در این سمت مشغول به کار بود. مهدی در مدت حضور در شهرداری، بخشی از وقت خود را به رسیدگی به کودکان بی سرپرست می گذراند و در هر هفته، سری به پرورشگاه شهر می زد و با کودکان آنجا مهربانی می کرد و برای ازدواج دختران موجود در پرورشگاه، تلاش می کرد.

حضور در جبهه آبادان

باکری در سمت شهرداری ارومیه، در بین مردم شهر، محبوبیت زیادی داشت. او می توانست به این مسئولیت خود ادامه دهد و در این مسیر عهده دار مقام‌های بالاتری گردد. مثلاً استاندار شود، وزیر و یا نماینده مجلس شود، همانطور که برخی از دوستانش به این مسئولیت‌ها رسیدند. ولی مهدی به محض آغاز جنگ تحمیلی به همراه برادرش حمید عازم جبهه‌های جنوب و آبادان گشت. از آنجا که وی تشخیص داده بود که ضروری‌ترین نیاز انقلاب در روزهای اول پیروزی و به خصوص با آغاز جنگ تحمیلی، پوشیدن لباس رزم و دفاع از کیان انقلاب اسلامی است بنابراین او سخت‌ترین و پرکارترین فعالیت‌های آن دوران را انتخاب و راه دفاع مسلحانه از انقلاب را برگزید. به همین منظور او، لباس رزم را بر تن کرد و از نظر روحی و فکری و رفتاری یک بسیجی تمام عیار شد تا بتواند تمام وجود خود را در اختیار نظام اسلامی برآمده از انقلاب اسلامی مردم ایران قرار دهد. حضور در جبهه آبادان در شرایطی صورت گرفت که ارتش بعثی تلاش زیادی داشت تا این شهر را به اشغال خود درآورد و به طور کامل بر شبه جزیره آبادان و رودخانه اروند مسلط شود. حضور نیروهای داوطلب مردمی در کمک به سپاه ارتش و ژاندارمری نگناشت که دشمن حصر آبادان را تکمیل و این شهر را تسلیم خود نماید. در آن دوران دو دیدگاه، مانع از حضور گسترده مردم داوطلب به جبهه‌های جنگ می شد. یکی دیدگاه رئیس جمهور وقت و ستاد مدیریت جبهه‌ها بود که معتقد بود جنگیدن

سوی دیگر و حتی مهمتر از آن، بتواند با معاشرت نزدیک با مردم روستا هم با وضعیت و شرایط واقعی زیستی آنان بیش از پیش آشنا شده و مشکلات آنان را لمس نماید و هم به تقویت قربت انسانی خود با آنان بیفزاید و طعم شیرین حاکمیت نظام اسلامی را به آنان نشان دهد. آقا مهدی در این ایام موفق شد با کمک برادرش حمید جهاد سازندگی کردستان را نیز در سنج راه اندازی نماید.

فرمانده عملیات سپاه ارومیه

در حالی که آقا مهدی در جهاد سازندگی استان آذربایجان غربی سخت مشغول فعالیت و کمک به بازسازی استان بود در این ایام و در خرداد ماه سال ۱۳۶۰، فرمانده دلیر عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه، آقای مهندس مهدی امینی، در مقابله شجاعانه با اعضای مسلح حزب دموکرات در اطراف روستای گوگ تپه، در شمال شرقی شهر مهاباد با جمعی از یاران و هم‌زمانش به شهادت رسید. بعد از این حادثه، با دعوت فرمانده سپاه آذربایجان غربی مهدی باکری، از جهاد سازندگی، جنا و مسئولیت فرماندهی عملیات سپاه آذربایجان غربی را بر عهده گرفت. در آن زمان عدم حضور آقا مهدی برای جهاد استان آذربایجان غربی، سخت بود. ولی با عنایت حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای سید علی اکبر قریشی، که نمایندگی حضرت امام را در جهاد سازندگی استان آذربایجان غربی بر عهده داشتند، آقا مهدی به سپاه منتقل گردید. آقا مهدی از زمان حضور در سپاه تلاش زیادی را انجام داد تا بتواند با برنامه‌ریزی دقیق و تهیه یک طرح عملیاتی مناسب و با کمک پاسداران و بسیجیان و همکاری سایر نیروهای مسلح، شهر «اشنویه» را از دست حزب مسلح دموکرات وابسته به صدام، آزاد و محیط آذربایجان غربی را برای گروه‌های وابسته به حزب بعث عراق، ناامن نماید.

در جریان عملیات آزاد سازی اوشنویه، آقا مهدی توجه ویژه‌ای به پیشمرگان کرد داشت که به همراه پاسداران و بسیجیان در این عملیات شرکت کرده بودند. او به هنگام استراحت رزمندگان در شب، کیسه خواب‌های رزمندگان سپاه را گرفت و در اختیار پیشمرگان کرد قرار داد و به پاسداران گفت: باید ابتدا هم‌زمان را کمک کنیم، بعد به فکر حل مشکل خودمان باشیم. در این زمان بود که سرهنگ علی صیاد شیرازی، پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا، به فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه برگزیده شده بود و ایشان علاقمندی خود را به هماهنگی بین ارتش و سپاه نشان می‌داد. البته در زمانی که سرهنگ ذکیانی هم فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه را بر عهده داشت نیز ارتباط سپاه با لشکر ۶۴ بسیار صمیمانه بود. علاوه بر آن، سرهنگ نجف‌دوری از افسران بسیار فهیم و آگاه به مسائل آن منطقه، نیز فرمانده ژاندارمری استان آذربایجان غربی بودند که هماهنگی بسیار خوبی با سپاه در عملیات علیه گروه‌های مسلح ضد انقلاب داشتند.

در سال ۱۳۶۰ عملیات وسیعی در منطقه غرب شهر سلماس تا مرز سرو انجام شد که باعث گردید تعدادی از عناصر مرکزی حزب دموکرات، مثل سنار

مامدی و جهانگیر اسماعیل زاده، آن منطقه را رها کرده و از آن جا بگریزند. بعداً جهانگیر اسماعیل زاده نامه‌ای خطاب به مهدی باکری نوشته و به سپاه ارسال کرد. مضمون این نامه چنین بود: «چرا شما با چنین سابقه درخشانی به مخالفت و مبارزه با ما پرداخته اید؟...». او با ارسال این نامه تلاش داشت تا باکری را از حضور در درگیری‌ها علیه حزب دموکرات بر حذر دارد. آقا مهدی پس از خواندن این نامه به من گفت: آنها ارزش آزادی ملت از دست رژیم وابسته شاهنشاهی و برپایی نظام جمهوری اسلامی را نمی‌دانند و الا به روی این انقلاب مردمی، اسلحه نمی‌کشیدند. آقا مهدی در پاسخ به وی، اعلام کرد که بهتر است شما خود را با زور اسلحه و تفنگ، بر مردم منطقه تحمیل نکنید. بیایید به مردم پیوندید و آنها را در انتخاب راهشان، آزاد بگذارید.

در مجموع مهدی باکری حدود هفت ماه فرماندهی عملیات سپاه آذربایجان غربی را بر عهده داشت. او پس از آمدن منطقه شمال غرب کشور و ایجاد تغییراتی در سیستم ساختاری و فرماندهی سپاه در آذربایجان، که حضور وی را در آن منطقه، بی‌اثر می‌نمود و نیز برای شرکت موثر در دفاع از انقلاب اسلامی، عازم جبهه‌های جنوب کشور شد. در این زمان فرمانده سپاه آذربایجان غربی، طی نامه‌ای به آقا مهدی، از اینکه قدر و منزلت او از سوی برخی افراد، به خوبی درک نمی‌شود، ابراز تأسف کرده و خود به همراه باکری عازم جبهه‌های جنوب گردید.

د- دوران جنگ تحمیلی

عمده شخصیت مهدی باکری در جبهه‌های جنگ بروز کرد و توانایی‌های معنوی و فکری او در این دوران به اوج خود رسید. میدان جنگ فرصتی بود تا آقا مهدی بتواند با حضور دائمی خود در جبهه‌ها به قله خودسازی و فداکاری و گذشت برسد. او طعم شیرین جهاد در راه خدای بزرگ را در این دوران با تمام وجود چشید و هیچ فرصتی را برای حضور مستمر در جبهه از دست نداد. به جز عملیات تأمن الائمه و طریق القدس که امکان حضور در آنها برای وی میسر نشد در تمام نبردهای انجام شده برای بیرون راندن دشمن از سرزمین‌های اسلامی و نیز تعقیب متجاوز حضور داشت تا زمانی که در این راه به شهادت رسید. او به صورت تصادفی از دنیای رفت بلکه آقا مهدی از میان همه مرگ‌ها، "شهادت" را انتخاب کرده بود.

حضور در جبهه‌های جنوب

به محض آغاز جنگ تحمیلی از سوی قدرت‌های بزرگ دنیا و با سرسپردگی و سرکردگی صدام حسین علیه انقلاب اسلامی در پاییز سال ۱۳۵۹، مهدی و برادرش حمید به جبهه‌های جنگ در جنوب کشور شتافته و برای ناکام گذاشتن ارتش بعثی به اشغال شهر آبادان، هم‌دوش سایر مردم و رزمندگان به دفاع از منطقه پرداختند. مهدی به همراه برادر عزیزش حمید و یار شفیقش حسن شفیق زاده در زمانی عازم آبادان شدند که این شهر به محاصره ارتش بعثی عراق درآمد و بنابر این امکان رفتن به شهر از طریق جاده امکان

پذیر نبود؛ لذا آنها تصمیم گرفتند که از طریق بندر ماهشهر و از مسیر خور موسی در خلیج فارس، به رودخانه بهمئنشیر وارد شده و از طریق چوئیده، عازم آبادان شوند. چون شناوری برای رساندن آنها به مقصد وجود نداشت، در پی یافتن قایق به یک لنج چوبی برمی‌خورند که می‌پذیرد به شرط کمک مسافری به تخلیه بارهایش آنها را به مقصد برساند. مهدی و همراهانش می‌پذیرند و بیش از یک روز به تخلیه بارهای لنج اقدام می‌کنند تا بتوانند به سمت آبادان حرکت کنند. از آن جا که این سه نفر آموزش‌های استفاده از خمپاره‌انداز را دیده بودند، لذا یک خمپاره را با خود به آبادان می‌برند که مهدی فرماندهی آن و حسن شفیع زاده مسئولیت دیدبانی خمپاره‌انداز و حمید هم کمک به آن دو را برعهده می‌گیرد. آنان به صورت رزمندگانی تک‌ور، در شهر آبادان، حماسه‌های فراوانی آفریدند. پس از مدتی مهدی و همراهانش تحت فشار برخی از افراد مرکزیت سپاه که صلاحیت آنها را زیر سؤال برده بودند مجبور شدند که به شهر خود، ارومیه بازگردند.

شرکت در عملیات فتح‌المبین

حضور جدی مهدی در جبهه‌های جنگ، به عنوان یکی از فرماندهان برجسته دوران دفاع مقدس، از زمانی آغاز شد که او پیش از آغاز عملیات فتح‌المبین، در زمستان سال ۱۳۶۰، به عنوان قائم‌مقام تیپ در حال تشکیل ۸ نجف اشرف مشغول فعالیت شد. او توانست کمک فراوانی به احمد کاظمی برای تشکیل این تیپ انجام دهد. او بدین منظور، بسیاری از دوستان خود را از آذربایجان فراخواند تا با کمک سایر رزمندگان آذربایجانی، بخشی از گردان‌های تیپ ۸ نجف اشرف را سازمان دهد و بلافاصله آماده شرکت در عملیات فتح‌المبین گردد. فتح‌تنگه «رقابیه» در عملیات فتح‌المبین در نوروز سال ۱۳۶۱ به دست رزمندگان تیپ ۸ نجف اشرف که باکری نیز همراه آنان بود، توانایی مهدی را در طرح‌ریزی‌های تاکتیکی و نیز در اجرای نقش مؤثر در این عملیات، مشخص ساخت. دشمن در آن شرایط پشت‌خود را به رمل‌های منطقه رقابیه داده بود و مقر فرماندهی خود را روی همان تپه‌های رملی احداث کرده بود. او احساس می‌کرد که امکان دسترسی به وی با توجه به جغرافیای طبیعی زمین، از سوی رزمندگان اسلام وجود ندارد.

تیپ ۸ نجف اشرف برای عبور از تنگه زلیجان و نزدیک شدن به تنگه رقابیه، دست به ابتکار احداث یک جاده نظامی با کمک نیروهای مهندسی جهاد سازندگی از استان‌های سمنان و ... زد. پایان گرفتن کار ایجاد این جاده تدارکاتی مهم، قبل از آغاز عملیات، موجب شد تا نیروهای رزمنده، بتوانند خود را یکومتر هابه مواضع دشمن نزدیک نمایند. نیروهای رزمنده همراه با مهدی باکری در عملیات فتح‌المبین توانستند از میان رمل‌های (شن‌های روان) منطقه جنوبی میدان عملیات به عقبه دشمن یورش برده و گشایش بزرگی را در اثنای عملیات برای سایر محورهای عملیاتی ایجاد نمایند. این در حالی بود که دشمن امکان عبور از این رمل‌ها را برای نیروهای ایرانی منتفی می‌دانست.

و تصور می‌کرد که این شن‌های روان، کمک بزرگی برای پوشاندن جناح جبهه، برای او انجام می‌دهد. سرهنگ نزار فرمانده یک تیپ ارتش یعنی که در این منطقه به اسارت رزمندگان اسلام درآمد فکر می‌کرد که در پشت نیروهای وی، از سوی رزمندگان اسلام هلی برد صورت گرفته و رزمندگان اسلام، با کمک بالگردها در پشت سر نیروهای تیپ تحت امر وی، پیاده شده‌اند. او بالاخره باور نکرد که نیروهای پیاده ایرانی توانسته‌اند با عبور از رمل‌ها، عقبه تیپ در اختیار وی را مورد یورش قرار دهند و تمام سازمان آن را به غنیمت بگیرند.

لازم به ذکر است که سخت‌ترین محور عملیات تیپ ۸ نجف اشرف، حمله از طریق محور زلیجان و عبور از رمل‌ها و بستن عقبه دشمن در این ناحیه بود که آقا مهدی فرماندهی آن را برعهده داشت. از سوی دیگر گردانی را که در تنگه رقابیه عملیات انجام می‌داد، حمید باکری هدایت می‌کرد. برای تصرف تنگه رقابیه دو گردان از رزمندگان آذربایجانی به همراه برادر مصطفی مولوی، که در تیپ نجف اشرف سازماندهی شده بودند، توانستند از محور زلیجان عبور کرده و تعداد اندکی از رزمندگان یکی از این گردان‌ها موفق شدند خود را به محل استقرار توپخانه ارتش یعنی، که به طور مرتب جلوی تنگه رقابیه را زیر آتش قرار داده بود، برسانند و ۱۸ قبضه توپ دشمن را در این ناحیه به تصرف خود در آورند. این اقدام باعث شد تا تنگه رقابیه از زیر آتش دشمن خارج شده و حوالی ظهر به دست رزمندگان اسلام بیفتد.

شرکت در عملیات بیت‌المقدس

باکری در عملیات بیت‌المقدس و آزادی خرمشهر که در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۶۱، انجام شد، نیز نقش مؤثری داشت. حمید باکری هم در این عملیات فرماندهی دو گردان خط‌شکن را برعهده داشت. روزی که قبل از آغاز عملیات باهم و با یک و اونت از آبادان به سمت دارخوین می‌آمدیم مهدی از شجاعت‌های حمید تعریف کرد و نگران آن بود که برادرش که تازه از دواج کرده بود در این عملیات به شهادت برسد، زیرا او به حمید بسیار از نظر عاطفی علاقمند بود و او را دوست می‌داشت. گرچه شهادت را برای همه یک روز عظیم می‌دانست ولی در سخن خود آن روحیه لطیف خود را در مورد برادرش بر زبان می‌آورد. خود آقا مهدی در جریان مرحله سوم عملیات بیت‌المقدس و قبل از رسیدن به خرمشهر، زخمی شد.

تصدی فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا

مهدی پس از بهبودی و بعد از پایان یافتن عملیات بیت‌المقدس، فرماندهی تیپ ۳۱ عاشورا، که در عملیات طریق‌القدس تشکیل شده بود و اکثر رزمندگان آن متشکل از پاسداران و بسیجیان آذربایجانی بودند، را برعهده گرفت و بلافاصله در عملیات رمضان شرکت کرد. او همه توان فکری و جسمی خود را در دفاع از اسلام و کشور به کار گرفت و به عنوان یک «داوطلب بسیجی» در جهاد با دشمن یعنی، فرمانده یکی از مهم‌ترین لشکرهای رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. او به لشکر عاشورا، قدرت و قوت بخشید و

لشکر عاشورا هم، او را نماد و الگوی یک فرمانده پرورش یافته در مکتب امام خمینی (ره)، به جهان عرضه کرد. امتیازی که او را به فرماندهی یکی از یگان‌های خط‌شکن و یکی از پرافتخارترین لشکرهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسانده شایستگی‌های اخلاقی بی‌نظیر، خلوص، قدرت برنامه‌ریزی، شجاعت، خلاقیت دشمن‌شناسی و از جان‌گذشتگی وی بود. این صفات و ویژگی‌های مهدی به سرعت در اذهان مسئولان اداره‌کننده جبهه‌های جنگ، ظهور پیدا کرد و موجب شد او را در صدر لشکری قرار دهد که همه ظرفیت وجودی‌اش را در خدمت به آن، به کار گیرد. اندیشه، فکر، تدبیر و خلوص مهدی باکری، لشکر عاشورا را به یگانی قوی و عاشورایی در اذهان مردم آذربایجان و مسئولان جبهه‌ها، مبدل ساخت.

شهید مهدی باکری در سمت فرماندهی لشکر، دائم در حال تزکیه نفس خود بود. روحیه بسیجی، سادگی، خاکی بودن و ساده‌زیستی از برجسته‌ترین صفات وی شناخته شده است. «دین» بر وجود، افکار، روحیه و رفتار او حاکم بود و اسلام را معیار حرکت‌های خود قرار داده بود و همه اقدامات خویش را با این شاخص و معیار تنظیم می‌کرد. باکری در عملیات‌های مهم دیگری همچون والفجر مقدماتی تا والفجر ۴ و نیز نبردهای خیبر و بدر شرکت کرد و توانست ضربات سنگینی بر دشمن یعنی وارد آورد.

شرکت در عملیات خیبر

عملیات خیبر اولین نبرد آبی-خاکی گسترده رزمندگان اسلام در آب‌گرفتگی عظیمی به نام هورالعظیم و هورالهوریه بود. لشکر عاشورا مسئولیت مهمی را در انجام این عملیات بر عهده داشت. شهید باکری قبل از آغاز عملیات، خود در شناسایی‌های مواضع دشمن در این منطقه حضور یافت و طرح مانور لشکر عاشورا را بر اساس اطلاعات صحیحی که از دشمن دریافت کرده بود تهیه کرد.

آقا مهدی برای انجام عملیات خیبر و به منظور اطمینان از اجرای طرح مانور لشکر، برادرش حمید را به همراه نیروهای پیش‌تاز بلم‌رو به سوی جزیره مجنون اعزام کرد. این نیروها اولین رزمندگانی بودند که توانستند وارد جزیره مجنون شوند. از سوی لشکر عاشورا مسئولیت تصرف و نگهداری جزیره مجنون به حمید باکری واگذار شد. مرتضی یاغچیان یکی از سرداران بزرگ لشکر عاشورا نیز در کنار حمید به اداره جبهه مشغول بود.

در عملیات خیبر، منطقه عمل دو لشکر عاشورا و نجف اشرف در کنار هم قرار داشت. احمد کاظمی فرمانده لشکر نجف اشرف می‌گفت: من خیالم از جناح لشکر م راحت است. چون آقا مهدی در کنار من، عمل می‌کند. از روز سوم عملیات خیبر، دشمن با تمام توان نظامی خود، علیه رزمندگان اسلام وارد عمل شد و پاتک‌های سنگین به همراه اجرای آتش تهیه پر حجم را در جزیره جنوبی، آغاز کرد. در آن شرایط، رزمندگان اسلام با عقبه خود، در حدود ۳۰ کیلومتر فاصله داشتند و بایستی با قایق و از طریق هورالعظیم و هورالهوریه، تدارک می‌شدند.

پرواز بالگردها هم به خاطر شرایط ناامن منطقه متوقف شده بود. به دلیل آتش سنگین دشمن، پشتیبانی‌ها و تدارکات هم تا حدود زیادی قطع شده بود. در کنار کانال سوئیب و جزیره جنوبی، نبردهای شدیدی در جریان بود. در این زمان، دشمن پل جزیره جنوبی را به تصرف خود درآورد. مهدی و احمد با هم و در کنار هم می‌جنگیدند و نیروهایشان را هدایت می‌کردند. لودر و بولدزر هم برای احداث خط دفاعی وجود نداشت. دشمن اگر جزیره را تصرف می‌کرد، حدود ۲۰ هزار نفر اسیر می‌شدند. مهدی، حمید، برادرش را برای بیرون راندن دشمن از پل شیطانات به سمت جلو فرستاد. احمد کاظمی اعتماد زیادی به توان فرماندهی حمید باکری داشت. در جریان تلاش دشمن برای عبور از پل جزیره جنوبی، احمد تعدادی از رزمندگان لشکر نجف اشرف را تحت فرماندهی حمید قرار داد.

در این شرایط مهدی باکری خودش هم یک تیربار برداشت و شروع به جنگیدن کرد. او موفق شد با کمک یک لودر غنیمی از دشمن خاکریزی را در ناحیه اطراف پل جزیره جنوبی احداث نماید که این خاکریز یکی از اساسی‌ترین اقدامات پدافندی برای حفظ جزیره مجنون جنوبی در آن شرایط سخت بود. زیرا این خاکریز توانست به جان‌پناهی برای رزمندگان مدافع جزیره تبدیل شود تا آنها بتوانند با کمک آن خاکریز در مواضع دفاعی مستقر شده و اجازه پیشروی به دشمن را ندهند. در این شرایط که جنگ بسیار سخت شده بود و درگیری‌ها از نزدیک ادامه داشت آقا مهدی به همه می‌گفت: اسم این عملیات را خیبر گذاشته‌ایم، پس باید مثل جنگ خیبر در صدر اسلام بجنگیم. در همین جا بود که حمید باکری شهید شد. مهدی، مرتضی یاغچیان را به جای حمید به مقابله با دشمن فرستاد. در ادامه نبرد با دشمن در این ناحیه، مرتضی یاغچیان نیز مجروح شد. آقا مهدی در این لحظه با مرتضی از طریق بی‌سیم در ارتباط بود. پس از این که متوجه شد که مرتضی مجروح شده است به وی گفت که من می‌دانم که شما نمی‌خواهید برای فرار از سختی‌ها و فشارهای دشمن و از طریق شهادت، صحنه جنگ را ترک کنید؛ زیرا شهادت با این انگیزه ارزشی ندارد. من می‌دانم که شما راه حمید را انتخاب کرده‌اید، استقامت کنید که نصر الهی نزدیک است و یقین دارم که جایگاه ابدی را انتخاب می‌کنید. آقا مرتضی در جواب آقا مهدی چنین گفت: من جای حمید را خالی نخواهم کرد و میدان نبرد را با تن مجروح ترک نخواهم کرد، منتظر چنین روزی بودم که در راه خدا به شهادت برسم، می‌دانم که جایگاه حمید و دوستانش کجاست، دعا کنید تا خداوند استقامت را تا آنجایی نصیب کند تا شهید شوم و شهادت را قسمتم کند تا شاهد باشم، خدا حافظ.

آقا مهدی در مقابل فشارهای دشمن به کسانی که آرزوی شهادت می‌کردند همیشه می‌گفت: اگر می‌خواهید از سختی‌ها و فشارهای دشمن راحت شوید، این کشته شدن ارزشی ندارد. ولی اگر می‌خواهید در راه خدا به شهادت برسید خیلی خوب است.

در عملیات خیبر، برجستگی‌های مهدی، هم از نظر روحی و هم از نظر

تاکتیکی بیشتر نمایان شد. در سخت‌ترین فشارهای دشمن در روزهای متوالی این عملیات، کمترین تزلزلی در مهدی ایجاد نشد، در برابر حجم سنگین پاتک‌های دشمن سست نشد و به فکر عقب‌نشینی نیافتاد.

برادر عزیزش حمید در اثنای عملیات خبیر به شهادت رسید. پس از شهادت برادرش حمید و بر جای ماندن پیکر مطهر او در کنار پل جزیره جنوبی مجنون، مهدی از جبهه به عقب بازنگشت. او اجازه نداد که رزمندگان واحد اطلاعات و عملیات و نیز افراد تعاون لشکر برای انتقال فقط پیکر حمید از زیر آتش دشمن اقدام نمایند و گفت هر گاه که پیکر همه شهدا منتقل شد، پیکر حمید را نیز به همراه آنان بیاورید. به همین خاطر پیکر مطهر حمید برای همیشه در آنجا باقی ماند. پس از پایان درگیری‌ها، به جای بازگشت به شهر خود، مهدی به خانواده‌اش گفت: "من به وصیت و آرزوی حمید که باز کردن راه کربلا است، همچنان در جبهه می‌مانم و به خواست و راه شهید، امام می‌دهم تا اسلام پیروز شود".

شرکت در عملیات بدر

عملیات بدر به منظور تکمیل اهداف باقی مانده از عملیات خبیر حدود یک سال بعد در اواخر زمستان سال ۱۳۶۳، برای تصرف جاده بصره به بغداد در منطقه لقرنه تا العزیر از سوی رزمندگان اسلام انجام شد. در این عملیات نیز لشکر ۳۱ عاشورا نقش مهمی را ایفا کرد و تنها لشکری بود که تا آخرین لحظات در کنار رودخانه دجله با دشمن می‌جنگید.

احمد کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف می‌گفت: در جریان عملیات بدر وقتی که با آقا مهدی در سنگری در کنار روستای همایون در اطراف رودخانه دجله بودیم و پس از خستگی بسیار، می‌خواستیم در آنجا کمی استراحت کنیم، پس از این که به ناگهان از خواب برخاستم دیدم که آقا مهدی با اینکه شب نخوابیده بود، از استراحت کردن خودداری کرده و برخاسته و خودش با لودر در حال خاکریز زدن و ایجاد خط دفاعی، در برابر دشمن است. احمد می‌گفت: با دیدن این صحنه، آنقدر خجالت می‌کشیدم که تا چند روز نمی‌توانستم به چهره آقا مهدی نگاه کنم.

احمد کاظمی که بسیار به آقا مهدی علاقمند بود می‌گفت: در آخرین لحظاتی که رزمندگان لشکر عاشورا تحت فشار دشمن در کنار رودخانه دجله قرار گرفته بودند، با آقا مهدی تماس گرفتیم و وضعیت جبهه را جویا شدم. آقا مهدی گفت: احمد بیه اگر بیایی برای همیشه پیش هم خواهیم بود.

شهید یوسف ولی نژاد یکی از مسئولین سپاه اوشنویه و یکی از هم‌زمان آقا مهدی، مدتی قبل از آغاز این عملیات خوابی را که یکی از شهدا، دیده بود، برای سردار مصطفی ایزدی نقل می‌کند. او در عالم رؤیا مشاهده می‌کند که در روضه رضوان الهی، ساختمان رفیع سفید رنگی را که کار احداث آن در حال اتمام بوده، دیده است. به او گفته بودند که این بنا را برای آقا مهدی می‌سازند. چند روز قبل از انجام عملیات بدر، آقا مهدی به همراه سایر فرماندهان این عملیات، در حسینیه جماران به محضر امام خمینی رسیدند. در مسیر حسینیه جماران، سردار ایزدی، این خواب را برای آقا مهدی، نقل می‌کند. شهید باکری هنگامی که این خاطر را شنید با نگاهی عمیق و نافذ، آهی کشید و گفت: مگر بسیجی‌ها می‌گذارند؟

در عملیات بدر آقا مهدی تنها فرمانده‌ای از سپاه بود که لشکرش تا آخرین نفر در برابر دشمن جنگید و خود او تنها کسی بود که در کنار رزمندگان لشکرش به هنگام پاتک سنگین دشمن، سلاح به دست گرفته بود و از نزدیک با دشمن می‌جنگید. او در این هنگام و در نبرد تن با تانک و واحدهای زرهی دشمن، از نزدیک مورد اصابت قرار گرفته و به شهادت رسید. به هنگام انتقال پیکر پاکش با یک فروند قایق از رودخانه دجله، با اصابت آن قایق از سوی آربی جی دشمن، آقا مهدی برای همیشه به رزمندگان جاوید الاثر پیوست.

ای دریناچه گلی ریخت به خاکه چه دلی رفت به باد چه چراغی افسرد چه بهاری بزمردا.

در مجموع مهدی باکری حدود چهار سال به طور مرتب در جبهه‌های جنگ بود و سرانجام در روز ۲۵ اسفند ماه سال ۱۳۶۳ در کنار رودخانه دجله و در جریان آخرین روزهای عملیات بدر، به فوز عظیم شهادت نایل آمد.

ه- شیوه مدیریت و فرماندهی مهندس مهدی باکری

مهدی، فرماندهی با "هدف‌های مشخص" بود. انگیزه او از جنگیدن و حضور در جبهه‌های نبرد بیرون کردن دشمن یعنی از خاک عزیز جمهوری اسلامی ایران و تعقیب متجاوز برای پیشیمان کردن وی از حمله به انقلاب اسلامی بود. لشکر تحت فرمان وی عمدتاً در زیر چادر زندگی می‌کرد و همیشه آماده جابجایی و حرکت به سمت جبهه مورد نظر بود. او کمتر به دنبال ساخت و سازهای وسیع استقرار برای رزمندگان و نیروهایش در عقب جبهه بود، زیرا فرصت کم بود و او بایستی از زمان، حداکثر استفاده را برای آموزش رزمندگان و هدایت آنها در میدان جنگ می‌نمود. بنابراین عمده تلاش آقا مهدی در اداره لشکر عاشورا به امور ذیل معطوف شده بود:

الف- سازماندهی مناسب

مهدی از جمله افراد نادری بود که رفتارهایش بر روی دیگران -چه در داخل لشکر و چه در خارج آن- تأثیر زیادی می‌گذاشت. به گونه‌ای رفتار می‌کرد که عمل و اقدام او خود به خود تأثیر فراوانی بر روی کسانی که شاهد آن رفتار بودند می‌گذاشت.

ایجاد ساختاری انعطاف پذیر و سیال، به گونه‌ای که لشکر، بتواند هر نوع مأموریتی در مناطق کوهستانی، دشت و صحرا، عبور از رودخانه، عملیات آبی-خاکی در هورالعظیم و نیز مأموریت‌های پدافندی را به خوبی انجام دهد.

ب- انتخاب افراد لایق

معیار او برای تعیین مسئولین مختلف لشکر، انتخاب افراد با تقوا، منظم و رزمندگان با تجربه و جنگ دیده برای نصب آنها در واحدهای مختلف لشکر و گردان‌های رزمی بود. او مسئولیت‌ها را به افراد شایسته‌ای که در میدان جنگ ورزیده گردیده و زنده شده بودند و امتحان و استقامت خود را در زیر آتش‌های سنگین دشمن، نشان داده بودند، واگذار می‌کرد. در شرایط مساوی افراد از نظر سایر شایستگی‌ها، آقا مهدی در اولویت مسئولیت‌ها را به افرادی که دارای نظم و انضباط بیشتری بودند واگذار می‌نمود. آقا مهدی فضایی را در لشکر به وجود آورده بود که در آن، این خود افراد شایسته بودند که در صحنه جنگ و در میدان‌های رزم، شجاعت، تدبیر و توانایی خود را نشان می‌دادند و عملاً هدایت سایر رزمندگان را بر عهده می‌گرفتند.

ج- تقسیم کار درست

بین واحدهای مختلف و گردان‌های رزمی، کارها به گونه‌ای تقسیم شده بود که هر کسی بتواند کار مشخص خود را بدون تداخل با کار دیگری و یا با قسمتی دیگر، به خوبی انجام دهد. آقا مهدی با این تقسیم کار، حداکثر اختیارات لازم را نیز به مسئولین تحت امر خود، واگذار کرده بود تا آنان جهت اجرای فوری وظایف محوله و مأموریت‌های خویش، دچار کندی و اسیر سلسله مراتب بی‌مورد، نگردند. با چنین شیوه‌ای، آقا مهدی در امور اجرایی کمتر دخالت می‌کرد و اجازه می‌داد تا رزمندگان بتوانند از ابتکارات خود در مرحله عمل، بیشتر استفاده نمایند.

حاصل این روش آقا مهدی در تقسیم کار و واگذاری مسئولیت‌ها، پرورش رزمندگان پاسدار و بسیجی پرتوانی بود که به طور مرتب رویش انسان‌های جدید را موجب می‌شد. به همین دلیل است که پس از شهادت آقا مهدی، لشکر عاشورا همچنان به عنوان یکی از لشکرهای قوی، توانمند، مسئولیت پذیر و خط شکن سپاه باقی ماند. در حالی که در برخی از یگان‌ها مشاهده می‌شد که با شهادت فرمانده آن واحد، افت زیادی در توان رزمی آن، بوجود می‌آمد.

د- برنامه ریزی

طرح‌ریزی مدیرانه هر نوع عملیات تهاجمی با تکیه بر کسب اطلاعات دقیق از دشمن و با توجه به مقدرات لشکر صورت می‌گرفت. عنایت کافی به شناسایی درست از منطقه عملیاتی و کسب اطلاعات مطمئن از دشمن، قبل از طرح‌ریزی هر عملیات، از مقدمات شروع به برنامه‌ریزی برای انجام هر نوع اقدامی بود. برای مثال قبل از برنامه‌ریزی برای طرح مانور عملیات خیبر، آقایان مهدی باکری، احمد کاظمی و مصطفی مولوی، توانستند با کمک بلم از نی‌زارهای داخل هورالعظیم عبور کرده و خود را به نزدیکی‌های کانال سوئیب

برسانند و وضعیت این کانال و شرایط دشمن در آن منطقه را از نزدیک مورد بررسی قرار دهند. آقا مهدی برای اطمینان بیشتر و نیز برای دریافت برآوردی بهتر از استعداد و آرایش دشمن در آن طرف کانال سوئیب آقای مصطفی مولوی که یکی از مسئولین ارشد لشکر عاشورا در آن زمان بود را به این منطقه اعزام کرد تا او بتواند به صورت حرکت در شب و مخفی شدن در روز تا نزدیکی‌های نشو و جو برود و آخرین اطلاعات را در ساعت ۴۸ قبل از آغاز عملیات جمع‌آوری نموده تا بر اساس آن طرح نهایی مانور لشکر عاشورا در عملیات بدر مبتنی بر اطلاعات دقیق از دشمن تهیه شود. مصطفی مولوی موفق شد به مدت ۴۸ ساعت، یکه و تنها در دل مواضع دشمن حضور یافته و آخرین شناسایی‌ها را با اطلاعاتی که فرمانده لشکر از او خواسته بود انجام دهد. همچنین گفته می‌شود که آقا مهدی، قبل از طرح‌ریزی عملیات والفجر ۴، برادرش حمید باکری را به مدت ۲۴ ساعت در دل دشمن فرستاد تا اطلاعات کسب شده از سوی واحد اطلاعات عملیات لشکر را بررسی و آخرین وضعیت دشمن را از نزدیک کنترل نماید. آنگاه پس از بازگشت حمید و ارائه آخرین اطلاعات از دشمن، او طرح‌ریزی عملیات را انجام داد و مانور گردان‌های خود را مشخص نمود.

یکی از ابتکارات آقا مهدی هدایت نیروهای شناسایی از نزدیک و تعیین خواسته‌های مشخص اطلاعاتی از رزمندگان واحد اطلاعات و عملیات بود. گاهی اوقات، او خود به همراه نیروهای شناسایی در منطقه دشمن حضور می‌یافت و اطلاعات کسب شده را از نزدیک مورد بررسی قرار می‌داد. برای مثال در عملیات والفجر ۱، مهدی باکری خود به همراه گروه شناسایی لشکر عاشورا تا پشت خط کمین دشمن جلورفته و دومین کانال احداث شده دشمن را در این منطقه مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. او بدین منظور یک شب در این شرایط در منطقه دشمن حضور داشت.

در عین حال نظارت دقیق بر همه امور لشکر و بخصوص برنامه‌ریزی برای افزایش توانایی‌های لشکر، از دغدغه‌های دائمی آقا مهدی بود.

ه- توجه زیاد به آموزش

باکری در فرصت‌هایی که پس از اتمام هر عملیات پیش می‌آمد و مسئولین لشکر برای دیدار با خانواده‌های خود به مرخصی می‌رفتند، از این فرصت استفاده کرده و تجربیات خود را از آن عملیات تدوین می‌کرد. مثلاً او جزوهای را تهیه کرد که در آن کلیه نکات لازم برای رزمندگان، از بدو ورود به جبهه تا لحظه ترک آن نوشته شده بود. از جمله چگونگی عبور از موانع دشمن برای نیروهای تک و شرح داده شده بود. همچنین در این کتابچه وظایف فرماندهان دسته و رده‌های بالاتر نیز ذکر شده بود.

او فضای لشکر را به گونه‌ای سازمان داده بود که محیط یگان‌ش تبدیل به یک آموزشگاه بزرگ برای داوطلبین حضور در میدان‌های جنگ شده باشد. آموزش‌های جنگ‌افزار شناسی، کاربرد تاکتیک استفاده از سلاح‌های

اندیشه کردن درباره زندگی امثال باکری
می تواند خوانندگان را به یک نتیجه
مهم برساند و آن اینکه مهدی باکری هم
انسانی چون همه انسان ها بود
او می توانست چون سایر افراد،
بجز برای خودش و زندگی خودش
مسیر دیگری را انتخاب نکند.
ولی آنچه آقا مهدی را در حافظه تاریخی
مردم ایران زنده نگه داشته است،
این است که او در طول زندگی خود
یک تصمیم مهم گرفت و آن این بود که
هر کاری را که انجام می دهد،
فقط برای رضای خداوند بزرگ باشد

همه جانبه حمایت می کرد زیرا او معتقد بود که:

”فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر عظیماً (سوره نساء آیه ۹۵)
« خداوند مجاهدین را بر نشستگان، به پاداشی بزرگ برتری داده است.»

ح- توجه به انگیزه

آقا مهدی توجه فراوانی به افزایش توان معنوی و روحی رزمندگان داشت.
زیرا روحیه مناسب از عوامل اصلی افزایش توان رزمی لشکر و قدرت افزون تر
جنگندگی رزمندگان محسوب می شد. او برای ایجاد انگیزه بیشتر در نیروها
به طور مرتب برای رزمندگان لشکر سخنرانی می کرد. نظام طاغوت را با
جمهوری اسلامی مقایسه و بر دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی که در انگیزش
نیروها بسیار مؤثر بود تأکید می ورزید. او در واقع به این آیه قرآن عمل می کرد:

”یا ایها النبی حرّض المؤمنین علی القتال“

ط- ابتکار و نوآوری

باکری همواره خلاق و مبتکر بود. مهدی از نظر مهارت تاکتیکی، بسیار
قوی شده بود. برای او و سایر رزمندگان، میدان جنگ فرصتی بود تا آنها به طور
مرتب بر دانش نظری علوم نظامی و بر به کارگیری فوری آموخته های خود در
صحنه عمل، بیافزایند. معمولاً در هر عملیات با توجه به تجربیات کسب شده
از دشمن در نبردهای گذشته، فکر و دیدگاه جدیدی را برای چگونگی جنگیدن
با دشمن برای لشکر خود به ارمغان می آورد و از تاکتیک های جدیدی برای
برخورد با خصم استفاده می کرد. آقا مهدی در عرصه تاکتیک های رزمی، گامی
جدید برداشت و از شیوه های تاکتیکی کلاسیک گذشته فراتر رفت. او همچون

مختلفه فنون به کارگیری انواع جنگ افزارها و نیز تاکتیک های چگونگی
شکستن خط اول دشمن، عبور از موانع و استحکامات وی و چگونگی دفاع در
برابر پاتک های بی امان دشمن، جزء برنامه های آموزشی لشکر بود که آقا
مهدی بر اجرای مرتب آن ها تأکید داشت. او برای اطمینان از انجام آموزش ها
به طور مرتب از چگونگی انجام آموزش ها در لشکر بازدید به عمل می آورد. آقا
مهدی به طور مرتب این جمله را برای رزمندگان و مسئولین آموزشی لشکر
تکرار می کرد: هر چقدر در آموزش عرق بیش تری ریخته شود، در صحنه نبرد
خون کمتری ریخته خواهد شد.

برای اولین بار در لشکر عاشورا، حمید باکری دوره آموزش فرماندهی دسته
و گروهان را راه اندازی کرد. تجربیات هر عملیات در جزوه ای تدوین می گشت
و در آموزش ها مورد استفاده قرار می گرفت. به طوری که پس از عملیات خیبر
تمام دستاوردها و تجربیات نبردهای انجام شده تا آن زمان جزوه ای آموزشی
تدوین گردید که در آن وظیفه هر رزمنده و همچنین فرماندهان دسته ها و
گروهان ها مشخص شده بود. آقا مهدی به طور مرتب به مسئولین و رزمندگان
لشکر توصیه می کرد تا تجربیات خود را از شناسایی ها، حضور در دیدگاه ها و نیز
انجام عملیات یادداشت نموده و آنها را تدوین نمایند. او موفق شد اولین دوره
آموزش شناسایی را پس از عملیات والفجر ۱، در لشکر عاشورا، راه اندازی نماید.
خود او هم بعضی از اوقات به منظور تدریس در این کلاس ها حضور می یافت.
او به خصوص در آموزش اطلاعات عملیات تأکید فراوانی داشت و به منظور
آموزش عملی رزمندگان فعال در اطلاعات و عملیات یک یادو منطقه عملیاتی
را علاوه بر منطقه مأموریت اصلی در شب انتخاب می کرد و نیروهای اطلاعات
و عملیات را برای بررسی انجام نبرد بعدی در آن منطقه بر می گزید تا آنها
آموزش میدانی و عملی را در آن ببینند.

آقا مهدی به آموزش در همه حوزه های مورد نیاز توجه فراوانی قائل بود.
حتی برای رانندگان لشکر نیز کلاس های آموزشی برقرار می کرد و جزوات
توجیهی تهیه نمود تا رانندگان بدانند از قبل از روشن کردن ماشین تاحین حرکت
و خاتمه استفاده از خودرو چگونه باید رفتار کنند.

و- عدم اعمال تبعیض

او در رفتار با رزمندگان و فرماندهان توجه زیادی به عدالت و یکسان نگرایی
داشت و تلاش می کرد تا احساس برادری بین همه رزمندگان در هر شرایطی
افزایش یابد. برای مثال جیره و غذای چادر فرماندهی با سهم سایر رزمندگان
لشکر هیچ تفاوتی نداشت.

ز- احترام عمیق به دلوطلبان بسیجی

آقا مهدی، همه رزمندگان را به عنوان مجاهدان راه خدا که به صورت
دلوطلبانه خانه و زندگی و آسایش خود را رها کرده و عازم جبهه ها شده اند تا از
دین خدا پاسداری نمایند، شایسته احترام زیادی می دانست و از آنها به صورت

سایر یاران شهیدش حسین خرازی، مهدی زین الدین، ابراهیم همت، احمد کاظمی و...، بیرق نویی را در مقابل روش های متکی به سلاح و آتش در نبرد با دشمن، برافراشت.

یکی از ابتکارات آقا مهدی چگونگی انتخاب پاسگاه فرماندهی برای هدایت تاکتیکی نیروها در حین عملیات بود. او متناسب با موقعیت زمین و امکانات موجود، سنگر فرماندهی خود را پیش بینی می کرد. برای مثال او در عملیات والفجر ۱ از یک نفربر به عنوان پاسگاه متحرک فرماندهی لشکر استفاده کرد. و یاد در عملیات بدر او بر روی یک پل خنجر یک سنگر بتنی را قرار داده بود و پاسگاه فرماندهی لشکر به صورت شناور و بر روی آب های هور در حال حرکت بود. او همچنین برای ساختن یک نوع بتن سبک و مقاوم برای دیواره های سنگرها از مایشانی را انجام داده بود. روش هدایت رزمندگان لشکر، رهبری و هدایت آنها از نزدیک بود. در شب آغاز هر عملیات آقا مهدی یا خود در نقطه رهایی رزمندگان لشکر حاضر می شد و یا از نزدیک ترین محل به نقطه رهایی، نیروها را هدایت می کرد.

ی- انجام اقدامات متناسب با ویژگی مورد نیاز هر عملیات

آقا مهدی متناسب با نیاز هر عملیات دست به اقدامات جدیدی می زد تا بتواند با قدرت بیشتر وارد عملیات بشود. مثلاً در عملیات مسلم این عقیل، او با سازماندهی ماشین آلات و امکانات مهندسی، یک گروهان استحکامات، سازمان داده بود تا بتواند به هنگام نبرد با دشمن، یک خط دفاعی مناسب را ایجاد نماید. او خود بر احداث سنگرها و چگونگی آرایش سلاح ها در حین عملیات پدافندی، نظارت می کرد. همچنین او در جریان عملیات والفجر ۲ به منظور تثبیت و حفظ منطقه تصرف شده دست به ابتکار تشکیل گروهان ویژه ای برای مقابله با آتش بالگردهای جنگی دشمن زد و بدین منظور رزمندگانی را انتخاب و به آنها آموزش سلاح های پدافند هوایی دوش پرتاب را داد تا بتوانند در شیارهای ارتفاعات و در نقاط استتار شده مخفی گردیده و به محض حمله بالگردهای دشمن، آنها را مورد اصابت قرار دهند. از سوی دیگر از آنجا که آقا مهدی حساسیت شدیدی به انتقال فوری پیکر شهدا از صحنه درگیری داشت، او اقدام به تشکیل گردان ویژه ای برای حمل پیکر مطهر شهدا زد و نام آن را گردان ابا عبدالله (ع) انتخاب کرد.

تاکتیک های رزمی لشکر عاشورا

برخی از تاکتیک های به کارگیری شده از سوی مهدی باکری در لشکر عاشورا به شرح ذیل است:

الف- تاکتیک خط شکنی

یکی از ویژگی های فرماندهان دوران دفاع مقدس تولید دانش تاکتیک بر خورد با دشمن، از جمله تاکتیک چگونگی شکستن خطوط اول دشمن و نفوذ در جبهه دشمن و گسترش در عمق خطوط دفاعی دشمن بوده است. روش مهدی باکری برای شکستن خطوط مستحکم دشمن که با موانع

زیاد و میدان های مین فراوان و سیم های خاردار زیاد پوشانده شده بود و نیز برای نفوذ در این فضای غیر قابل عبور از نظر دشمن، حفر کردن کانال هایی از خط مقدم لشکر خود به سوی خط اول دشمن بود که از این طریق نیروهای خود را به مواضع دشمن نزدیک می نمود. او به سمت هر تیربار و جنگ افزار اجتماعی دشمن، یک مسیر مشخص تعیین می کرد و با حفر کانال های متعدد، نیروهای خود را به نزدیک ترین نقطه خط دشمن می رساند. آنگاه با استفاده از رزمندگان کاملاً آموزش دیده و شجاع و شهادت طلب گروهی از آنان را برای خاموش کردن آتش تیربارهای دشمن، سازمان می داد. این گروه ویژه به محض آغاز عملیات، خود را به سنگرهای سلاح های پر آتش دشمن رسانده و آن را تصرف می نمودند. بنابراین آتش سنگین و پر حجم دشمن در خط مقدم خاموش می گشت و در نتیجه امکان رخنه و عبور عمده قوا به سوی مواضع دشمن، فراهم می آمد.

برای مثال تاکتیک رزمی لشکر عاشورا، در عملیات والفجر ۱، به این صورت بود:

الف) ایجاد یک قدرت ضربت برای شکستن مواضع و سنگرهای خط اول دشمن با استقرار توپ های ۱۰۶ میلیمتری و تانک و سلاح آرپی جی ۷ در خط تماس به منظور استفاده از آتش برحجم آنها

ب) استقرار توپ های پدافند چهار لول ۱۴ میلیمتری برای خاموش کردن آتش سلاح های دشمن

ج) حرکت رزمندگان خط شکن در زیر خط آتش ایجاد شده با کمک آتش تهیه سلاح های استقرار یافته از قبل در مواضع جلویی

د) بهره بردن از تلفن های باسیم به جای استفاده از ارتباط بی سیمی به منظور جلوگیری از کشف تک رزمندگان اسلام

ه) ایجاد هماهنگی بین اجرای آتش تهیه و حرکت رزمندگان خط شکن به نحوی که موجب تلفات آنها نشود.

ب- تأکید بر مانور دسته

مهدی برای طرح ریزی مانور مناسب و کارآمدی دسته ها در هر گروهان رزمی، اهمیت فراوانی قائل بود. زیرا او معتقد بود، واحدی که عملاً با دشمن درگیر می شود، دسته های رزمی هستند. بنابراین او بر تعیین فرماندهان قوی و نترس و باتجربه برای دسته ها تأکید زیادی داشت. همچنین به آموزش دیدن تک تک رزمندگان دسته ها، توجه فراوانی داشت و معتقد بود هر رزمنده ای در دسته خود بایستی بتواند بهترین تکنیک ها و تاکتیک ها را برای استفاده از سلاح خود، در فرا گرفته و علیه دشمن به کار گیرد.

مهدی همیشه در سخنان خود خطاب به فرماندهان گردان ها و مسئولین لشکر می گفت: در شب عملیات، پس از امدادهای غیبی خداوند متعال و عنایت امام زمان (عج)، موثرترین فردی که در عملیات نقش مهم دارد، فرمانده دسته است. پس فرمانده دسته بایستی به خوبی توجه شود و با قاطعیت و شجاعت

و با درایت فکری و با توجه کامل، این ۲۲ نفر رزمنده را هدایت کند و دشمن را با حداقل تلفات بر نیروهای خودی، منهدم نماید و نگذارد تا دشمن فرار کند. زیرا اگر دشمن فرار نماید، دوباره تجدید سازمان خواهد کرد و به سراغمان خواهد آمد و به ماتلفات وارد خواهد کرد. فرمانده دسته بایستی از فرصت محدود شب نهایت استفاده را کرده و نیرو را با خود به جلو بکشد و به همراه خود جلو ببرد و نگذارد نیرو زمین گیر شود. اگر از یک دسته ۲۲ نفری، یک نفر هم زنده ماند و همه شهید شدند آن یک نفر باید مقاومت کند و صحنه را ترک ننماید.

آقا مهدی در عملیات ها بر مأموریت تک تک افراد دسته دقت می کرد و قبل از اجرای برخی از عملیات های مهم مانند عملیات بدر، خود در جلسات طرح مانور گردان ها که با حضور فرماندهان گروهان ها، دسته ها و گروه ها (تیم ها) تشکیل می شد حضور می یافت و ساعت ها وقت می گذاشت تا از درستی تاکتیک دسته ها در طرح مانور، اطمینان حاصل کند.

ج- جنگ شبانه

با توجه به آن که دشمن از برتری قدرت آتش و توان زرهی، نسبت به نیروهای ایرانی بر خوردار بود، بنابراین "تهاجم در شب" به مواضع دشمن جزء تاکتیک های دائمی یگان های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. هدایت صحیح هزاران رزمنده در فضای وسیع میدان جنگ که به صدها کیلومتر مربع می رسید، به منظور شکستن خطوط دشمن و تصرف اهداف مشخص در منطقه عملیات، به گونه ای که معبر عملیاتی را گم نکنند و مسیر به سمت دشمن را درست و به سلامت طی نمایند، دغدغه مهم تمام فرماندهان لشکرهای رزمی بود. مهدی باکری برای جنگ موفق در شب، چاره را در شناخت دقیق "زمین مورد استفاده برای عملیات و عوارض موجود" در آن و نیز "کسب اطلاعات دقیق" از چگونگی آرایش دشمن می دانست. او با توجه به نکات فوق برای رزمندگان شرکت کننده در عملیات، طرح مانور گردان های لشکر را تهیه می کرد و چگونگی حرکت نیروهای رزمی را به صورت دقیق در عملیات شبانه برنامه ریزی می نمود. او می گفت: تاریکی شب، زره خداوند برای رزمندگان بی زره ماست. بنابراین باید با استفاده از تاریکی شب به دشمن نزدیک شد، در دل مواضع وی نفوذ کرد، او را منهدم نمود، سازمان دشمن را به هم ریخت و سعی کرد تا به محض روشنایی هوا در مواضع تصرف شده، خاکریزهای دفاعی ایجاد نموده تا رزمندگان در پشت آن سنگر بگیرند، بدین صورت آنها از چشم دشمن مخفی شده و خود را برای ادامه عملیات در شب بعد آماده می نمایند. او معتقد بود که تانک دشمن که ستون فقرات قدرت رزمی دشمن محسوب می گردد، در تاریکی شب کارایی ندارد. بنابراین بایستی به سرعت رزمندگان اسلام، خود را به زرهی دشمن نزدیک کرده و با نفوذ عمیق در دل دشمن، آتش توپخانه وی را خاموش نمایند.

د- رعایت اصول جنگ

از نظر مهدی، اصول جنگ از دیدگاه اسلام، که هر فرمانده باید به آنها توجه

کرده و از آنها در طرح ریزی و اجرای عملیات استفاده کند، عبارتند از:

۱- اصل اکتشاف یا شناسایی

۲- اصل به کارگیری تمام امکانات موجود، بر اساس آیه ۶۰ سوره انفال:

**"وَأَعْلُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تَرْتَهُبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ"**

«و تمامی توانید در برابر آنها، نیرو و اسب های آماده بسیج کنید تا با آن، دشمن خدا و دشمن خودتان و دیگر دشمنان را، که آنها را نمی شناسید و خدا می شناسد، بترسانید.»

۳- اصل هدف

یعنی اهدافی که در هر عملیات، باید تصرف شده و یا تأمین گردند به طور واضح برای هر رده و هر رزمنده مشخص گردد.

۴- اصل استتار یا پنهان شدن از دشمن و رعایت حفاظت اطلاعات یا پنهان

کاری

۵- اصل غافلگیر نمودن دشمن

۶- اصل ابتکار عمل و حمله کردن به دشمن قبل از تهاجم وی به مواضع

خودی

۷- اصل محاصره و قطع عقبه دشمن

۸- اصل سرعت عمل و سلب فرصت از دشمن و ندادن امکان تجدید قوا

به وی

۹- اصل رعایت انضباط دقیق

۱۰- اصل انگیزه و روشن بودن هدف از جنگیدن

در عملیات بدر یکی از رزمندگان، به هنگام سوار شدن بر قایق برای عبور از هور و رفتن به سوی نبرد با دشمن، رجز انتقام از دشمن را سر می دهد. مهدی باکری او را صدا کرده و با نرمی وی را توجه می کند و خطاب به ایشان می گوید: هدف مادر جنگ انتقام از افراد دشمن نیست، هدف ما متعالی تر از این حرف ها است. ما می خواهیم جهاد فی سبیل الله انجام دهیم.

ه- نگرنداری خطوط پدافندی

معمولاً یگان های سپاه علاقه بیش تری به عملیات تهاجمی علیه دشمن داشتند و در تاکتیک های آفندی ورزیده تر بودند. آنها تمایلی به استقرار در خطوط پدافندی از خود نشان نمی دادند و از حضور در جبهه های غیر فعال، پرهیز داشتند. با این وجود، گاهی اوقات حضور در خطوط پدافندی و نگرنداری خط دفاعی، اهمیت فراوانی پیدا می کرد. برای مثال در عملیات مسلم ابن عقیل و در عملیات والفجر ۱، خطوط پدافندی لشکر عاشورا در این مناطق به خوبی در برابر دشمن مقاومت می کرد، پس از آن که لشکر عاشورا این خطوط را به ارتش تحویل داد تا خود، برای عملیات آفندی دیگری آماده شود؛ متأسفانه این خطوط سقوط کردند. مهدی باکری یکی از کسانی بود که برای استقرار در خطوط پدافندی به خوبی برنامه ریزی می کرد و لشکر عاشورا، مقاومت

جانانه‌ای را در دفاع، از خود بروز می‌داد.

دیدگاه‌های مهدی باکری

مهدی باکری یکی از فرماندهانی بود که به منظور تشویق و تحریض رزمندگان برای جنگیدن علیه دشمن، قبل از آغاز هر عملیات، سخنانی را بیان می‌کرد. همچنین، او وقتی برای استراحت به شهرهای آذربایجان باز می‌گشت نیز، برای تشویق مردم به منظور حضور در میدان‌های جنگ، خطابه‌هایی را ایراد می‌کرد. همچنین پس از پایان عملیات‌ها نیز سعی می‌کرد با حضور در جمع رزمندگان، نتایج نبرد انجام شده و شرایط جنگ را برای آنان، بازگو نماید. مهدی در واقع به این آیه قرآن عمل می‌کرد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنَّ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائِينَ وَ أَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (سوره انفال آیه ۶۵)

«ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر غالب می‌شوند و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز می‌شوند. زیرا آنها قومی هستند که نمی‌فهمند.»

خوشبختانه نوار برخی از سخنرانی‌های وی موجود است. با مطالعه متن سخنرانی‌های مهدی باکری، می‌توان آنها را اینگونه تحلیل محتوایی نمود. باکری معمولاً در سخنرانی‌های خود، با تکیه بر آیات قرآن، زندگی طاغوتی را تشریح و از همگان می‌خواست تا به زندگی اسلامی روی آورند و از دشواری‌ها و سختی‌های جبهه نهراسند. او جنگ را آزمایش الهی می‌دانست و از همه دعوت می‌کرد تا به استقامت و پایداری در برابر فشارهای دشمن بپردازند. او از آیات ۲۴ و ۱۵۰ سوره بقره، ۲۴، ۲۵ و ۱۱۳ سوره توبه و ۱۴-۱۱ سوره صف، در سخنرانی‌های خود زیاد استفاده می‌کرد.

نکاتی که از متن سخنرانی‌های او که بیانگر دیدگاه‌های وی می‌باشد، را می‌توان استخراج و به شرح ذیل دسته‌بندی نمود:

- مبارزه در راه خدا و حفظ اسلام و برافراشتن پرچم لا اله الا الله، تکلیف لاینفکی از رسالت یک مسلمان است.

- او که در بسیاری از سخنرانی‌های خود با استناد به بیانات و یا نوشته‌های امام خمینی سخن می‌گفته این عبارت را به نقل از حضرت امام بیان می‌کند: **«تابانگ لا اله الا الله، محمد رسول الله، بر تمام جهان طنین نیافکننده مبارزه هست و تا مبارزه در هر کجای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم.»**

آقا مهدی این گونه به بیان دیدگاه‌های خویش در سخنرانی‌های خود، ادامه می‌دهد:

- ما مکلفیم در مقابل رژیم بعث و در مقابل رژیم کفر، جنگ کنیم و جنگ ما یک جنگ دفاعی است.

- والله و بالله این جنگی که با ملت جمهوری اسلامی می‌کنند، به خاطر ضدیت با اسلام است که ملت ایران به آن تابع هستند و پرچمدار آن شده‌اند، نه

به خاطر خاک ایران.

- این جبهه، جبهه امام زمان (عج) است، جبهه سیدالشهداء (ع) است، جبهه‌ای است که خدا و مالا مال از لطف و عنایات خداوندی. جبهه یک جایی است که جوانان ما خالص‌اند، خالص‌تر می‌شوند، پاک باخته می‌شوند، ایثار و فداکاری تمام وجودشان را فرامی‌گیرد. عشق به امام حسین (ع) و جنگ در راه خدا تمام وجودشان را پر می‌کند.

- مشاهدات را بزرگ‌ترین سعادت از طرف خداوند می‌دانیم که مخصوص بندگان خاص اوست و هیچگونه واهمه و خوفی در رابطه با شهادت نداریم.

- طلب شهادت و عشق به شهادت است که باعث شتابان بودن پیشروی به طرف دشمن است.

- باید در مقابل کافر با تمام قوا و با ایمان تمام، ایستاد.

- یکی از بهترین نعمات جنگ، تشکل و سازماندهی ملت مسلمان ایران بود که قادر شدند در مقابل خطرات جدی‌تر از جنگ عراق هم، آمادگی داشته باشند.

- پیام رزمندگان برای ملت ایران عبارت از اطاعت از فرمان امام و جنگ جنگ تا پیروزی است و متشکل شدن و آماده بودن و آموزش دیدن برای فتح قدس است.

- ماهانمی توانیم ساکت بنشینیم و در خانه‌هایمان بمانیم و زندگی عادی بکنیم، در حالی که مرقد امام حسین (ع) در اسارت و در محاصره یزیدیان باشد.

- تا زمانی که رزمندگان اسلام آنقدر به خاک عراق نفوذ کنند که بلاد مسلمین و نفوس مسلمین از برد توپخانه و موشک دشمن در امان بمانند، تا آن زمان، تکلیف دفاع از دوش ما برداشته نشده است، بنابراین ما در حال دفاع هستیم.

- تکلیفی که مسلمین دارند، باید قیام بکنند بر علیه ضداسلامیان، و لیاقت و شایستگی سربازی امام زمان (عج) را پیدا کنند و زمینه ظهور امام را فراهم کنند.

الگوی خود آقا مهدی نیز

حضرت امام خمینی بود.

او به برخی گفته بود که همیشه سخنان امام را

برای وی ضبط کنند یا متن آن را نگه دارند تا

چنانچه او به دلیل حضور در عملیات و یا

مأموریت‌های دیگر نتوانست به آنها گوش فرا

دهد در فرصتی که پیدا می‌کند،

در جریان بیانات یا پیام‌های حضرت امام قرار

گیرد و بتواند بر اساس آنها عمل کند.

- معاد یک امر یقینی است. روز معاد، روز قیامت، روزی است که تمام مرده‌ها زنده می‌شوند و هر کس نسبت به اعمالی که انجام داده، جوابگو خواهد بود و به حساب و کتاب او رسیدگی خواهد شد.

- شناخت باور و اعتقاد روشن است که باعث مصمم شدن انسان و بااراده شدن و خسته نشدن او می‌شود.

- ماه‌ها، در مرحله اول، بر اساس دینی که قبول کرده‌ایم مکلفیم که در جهاد و جنگ اسلامی، به نسبت توان مان شرکت کنیم.

- ای خداوند متعال ما بنده توایم، عبد تو هستیم. یعنی تماماً در اختیار خداوند و عبد خداوند متعالیم.

- بهترین جا برای کسب تقوا، جبهه است. تقوا نه با کتاب خواندن به دست می‌آید و نه با در خانه نشستن.

- همه چیزمان از عزاداری برای حسین ابن علی (ع) است. "کل یوم عاشورا و کل ارضی کربلا"

تذکرات تاکتیکی، قبل از انجام هر عملیات

معمولاً آقا مهدی قبل از انجام هر عملیات و یا در هر فرصتی که پیدا می‌شود، رزمندگان واحدها و گردان‌های مختلف لشکر را حور هم جمع می‌کرد و آنها را نسبت به عملیات پیش رو توجیه می‌نمود و تذکرات لازم را به آنها می‌داد. برخی از نکات تاکتیکی که وی در سخنرانی‌های مختلف خود برای رزمندگان اسلام در زمان‌های مختلف بیان کرده است، به شرح ذیل می‌باشد:

- نسبت به هدفی که به خاطر آن تلاش می‌کنیم، آگاهی کامل داشته باشیم.

- نیروها را توجیه کنید. وقتی راجع به هدف عملیات، توضیح داده شود، نیروها جانانه برای تصرف هدف، جلو می‌روند.

در هر عملیات، نیروها بایستی راجع به اهداف عملیات، تاکتیک و شیوه اجرای عملیات، موانع پیش روی عملیات و سایر جزئیات و حتی چگونگی استفاده از سلاح و تاکتیک و تکنیک استفاده از سلاح‌ها و تجهیزات در اختیار، توجیه شوند تا موجب انسجام نیروها شود. شک و شبهه را بایستی با کمک توجیه، از درون رزمندگان از بین برد. برای مثال آقا مهدی قبل از شروع عملیات خیبر، گروهی از رزمندگان لشکر را انتخاب کرده و آموزش چگونگی استفاده از سلاح‌های گوناگون و جنگ افزارهای مختلفی که احتمالاً در اثنای عملیات خیبر از دشمن به غنیمت گرفته می‌شد، را به آنان یاد داده بود تا بتوانند بلافاصله پس از تسلط بر دشمن، از جنگ افزارهای وی علیه واحدهای دشمن، استفاده نمایند.

- فرماندهان، جزئی ترین نکات را به همه رزمندگان بگویند و فکر نکنند که آنها جبهه دیده‌اند و به این تذکرات نیاز ندارند.

- به آموخته‌ها و به فکر و تدبیر خود، قناعت نکنید. به آموزش بیشتر و به یادگیری وسیع‌تر و به تفکر بیشتر بیاندیشید و اسیر تجربه‌های قبلی خود

نشوید. برای هر کاری تدبیر کرده و چاره جدیدی بیاندیشید.

- از همه فرصت‌ها برای تکمیل آموزش‌ها استفاده کنید.

- فرماندهان گردان‌ها باید کالک (نقشه منطقه عملیاتی) را داخل جیب‌هایشان بگذارند و در مسیر پیشروی به سمت دشمن، این کالک را بازمین موجود و با حالت سریع، تطبیق کنند و ببینند آیا به هدفی که رسیده‌اند درست است یا نه؟

- آرامش و سازماندهی خود را حفظ کنید و با اطاعت از دستورات فرماندهان، برای رسیدن به دشمن، بدون آن که اقدام به تیراندازی بنمایید، حرکت کنید.

- در زمان حرکت به سوی دشمن ذکر "لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم" را بگویید و سوره "قل هو الله احد" را بخوانید و به هنگام تیراندازی به سمت دشمن، "سبحان الله" بگویید و بدانید که:

"قَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَارَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (سوره انفال آیه ۱۷)

«این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه خداوند آنها را کشت. و وقتی تیرها را انداختی، این تو نبودی که انداختی بلکه خدا بود که انداخت. تا مؤمنان را بدین وسیله به امتحان خوبی از جانب خود بیازماید. همانا خداوند شنوای داناست.»

- فرمانده ما خداست و سایر فرماندهان وسیله‌اند.

- یکی از مسئولیت‌های فرمانده این است که انسجام و روحیه‌ای که برای انجام دادن یک عملیات لازم است را در واحدش به وجود بیاورد.

- یک فرمانده باید نفرات خود را آنقدر دوست بردار که برادر تنی خود را دوست می‌دارد. زیرا که:

"أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخْوَةٌ فَلصَلِّحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ وَقُوا اللَّهَ لَكُمْ تَرْحَمُونَ" (سوره حجرات آیه ۱۰)

«جز این نیست که مؤمنان با یکدیگر برادرند. پس میان برادرانتان را اصلاح کنید و از خدا بترسید. امید که مورد مرحمت قرار گیرید.»

- هر فرمانده‌ای که برخوردش با نیرو، یک جور باشد که طبق شریعت اسلام باشد، نیروها او را می‌خواهند.

- لازمه ایجاد وحدت در یک واحد به صورت عملی، این است که تمام برخورد‌هایمان در جهت اصلاح امور مسلمین و وحدت باشد نه در جهت اختلاف و از هم جدا شدن.

- ما به جبهه آمده‌ایم که خودسازی کنیم، اینجا دانشگاه معنویت است. در عین حالی که جهاد اصغر می‌کنیم و با دشمن اسلام جهاد می‌کنیم، جهاد اکبر هم کرده‌ایم.

- ما نسبت به نیروهایمان باید صبور باشیم. نسبت به دشمن باید کم حوصله بود و او را تحمل نکرد. ولی نسبت به مسلمین باید با حوصله بود و تحمل داشت.

- صبر، هم باعث انسجام نیروها شده و هم موجب رضایت خداوند می شود و هم فرمانده مورد علاقه نیروها قرار می گیرد.

- تندخو نباشیم، پر خاش نکنیم، با خشم و تخم یک مسئله را عنوان نکنیم، خوش رو باشیم، خندان باشیم، با روی گشاده با نیروها ملنا کنیم.

- برخورد با نیروها، بایستی بر مبنای محبت اسلامی باشد. رفتارها باید بر اساس آیه

"مَحْمَدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْرَاءٌ عَلٰى الْكُفٰرِ رَحْمَةٌ لِّبَنِيْهِمْ" باشد.

- شوخی زیاد نباشد، حدود حیا حفظ شود. اسم کسی با مسخره برده نشود.

- هر فرمانده باید با نیرو، همدرد باشد، در داخل نیرو باشد، به وی دلداری بدهد و محبت کند و عطف و بیافریند.

- یک فرمانده باید عدالت داشته باشد، قومیت، همشهری بودن، دوست بودن، با این من پنج سال هستم، اینها اصلاً هیچ کدام نباید دخالت بکنند، بنابراین هر فرمانده باید با چشم عدالت و قسط به نیرویش نگاه کند.

- برای حفظ انسجام نیروها، بایستی تا زمان آماده شدن برای عملیات، نیروها را نگذاشت که بیکار باشند. باید آموزش تاکتیک گذاشته شود، پیاده روی انجام شود، احکام شرعی بیان گردد، رزم شبانه برگزار شود، قرآن قرائت شود، مراسم دعا و سینه زنی انجام گیرد تا نیروها حرکت و روحیه داشته باشند.

- اگر عذر موجه نداشته باشید، مجاز نیستید نماز جماعت را ترک کنید. به هنگام اذان، همه کارها را بجز نگرهبانی، بر زمین گذاشته و به نماز جماعت بروید. - انسان فراموش کار است. امروز هر چه بگویی فردا از یادش می رود. بنابراین بایستی دائم تذکر داد و مسائل به طور مرتبه یادآوری شود و هی گفته شود.

- سلسله مراتب فرماندهی باید رعایت شود. در جبهه، خود رأی نیست. هر کس بگوید من، این تخلف کرده است.

- قبل از انجام عملیات، آموزش های مختلف را ببینید و یاد بگیرید.

- بی جهت انسان، خودش را به خطر نیاندازد. این جوان ها، بیشترشان می گویند: زودتر برویم و شهید بشویم، چی، شهید بشویم؟ ما شمارا لازم داریم.

- "يَقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَيُقْتَلُوْنَ" (سوره توبه آیه ۱۱)

«آنان در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند».

لذا حفظ جان لازم است و نباید آدم خود را به مخاطره بیاندازد، حتی برای نماز.

- حفاظت لازم را کاملاً مراعات کنید، مثلاً کلاه خود روی سرتان بگذارید که یک وقت ترکش خمپاره نخورد، تا ان شاء الله سالم بمانید و با پیروزی برگردید.

- در همه جانظافات را رعایت کنید. زیرا که: "اَلنَّظَافَةُ مِنَ الْاِيْمَانِ".

- اسراف نکنید و در حفظ و نگهداری تجهیزات و امکانات بکوشید.

- شرط یاری خدا، استواری و استقامت رزمندگان است.

- همه مراقب باشند تا هیچ کس از خوب جنگیدن خود، مغرور نشود.

نیروهای خط شکن، خود را برتر از سایر رزمندگان نبینند.

ویژگی های شهیدمهدی باکری

مهدی باکری انسانی آرام، متین، کم حرف، باحوصله، متواضع، پر کار و منظم، رئوف و مهربان و نمونه تمام عیاری از یک بنده صالح خداوند بود. او از جمله افراد معدودی بود که اثر وجودی فعالیت هایش در سطح کل حماسه سازی های دوران دفاع مقدس ظاهر می شد. برای او در لشکر عاشورا، جایگزینی نبود. گرچه در همان دوران، برخی از افرادی که به عمق وجود توانایی ها و به شخصیت او پی نبرده بودند، تلاش زیادی داشتند تا فرماندهی کل سپاه را وادار نمایند که مهدی، در لشکر آذربایجان نباشد. ولی پس از شهادت او و فراهم شدن فرصت مناسب برای بیان خصوصیات عظیم اخلاقی و توانایی های تاکتیکی باکری، آنها هم به صف تمجید کنندگان از آقا مهدی پیوستند. اگر بنا باشد خصوصیات باکری به صورت کلان، مطرح گردد، می توان گفت: او فردی با ویژگی های ذیل بود:

۱- سازگاری

آقا مهدی، فردی پر حوصله، فروتن و اهل سازگاری با هم زمان خود بود. در برابر ناملایمات و سختی ها و فشارهای جنگ، کمتر عصبانی می شد. از خود و مبارزات و تلاش های خویش سخنی نمی گفت. از ریا و خودنمایی به دور بود، همیشه به انجام تکلیف الهی خود می اندیشید. با مسائل و مشکلاتی که مواجه می شد، از خود تحمل فراوانی نشان می داد. بنابراین توانسته بود خود را به گونه ای تربیت کند که حداکثر سازگاری لازم را برای رفتن به سوی هدف، از خود نشان دهد. برای مثال می توان گفت که حضور وی در کنار فردی همچون احمد کاظمی، که در آن دوران، فرماندهی تیپ ۸ نجف اشرف را بر عهده داشت و دارای خصوصیات مخصوص به خود بود و کمتر جانشین پذیر بود، از علائم بارز سازگار بودن باکری است. مهدی به عنوان قائم مقام تیپ ۸ نجف اشرف، در عملیات فتح المبین و نیز در نبرد بیت المقدس، توانست با این روحیه، فراتر از مسئولیت سازمانی خود، در این دو عملیات فعال باشد. احمد کاظمی او را به عنوان یکی از توانایی ها و قابلیت های مهم تیپ ۸ نجف اشرف، به شمار می آورد.

در دوران جنگ تحمیلی، یکی از اقداماتی که برای استفاده از تمام توانایی دو سازمان ارتش و سپاه، انجام می شد، ادغام یگان های سپاه و ارتش برای انجام یک عملیات بود. با توجه به فرهنگ و تاکتیک های متفاوتی که در آن زمان بین واحدهای ارتش و سپاه وجود داشت، برخی از فرماندهان از ادغام با برخی از یگان ها، استقبال چندانی به عمل نمی آوردند. یکی از لشکرهایی که بسیاری از فرماندهان ارتش تمایل داشتند که در جریان عملیات، با آن ادغام شوند و یادر همکاری نزدیک با وی قرار گیرند، لشکر عاشورا بود که مهدی باکری

فرماندهی آن را برعهده داشت. در این رابطه برخی از فرماندهان عزیز ارتش همچون امیر سرتیپ سلیمان‌جاده و امیر سرتیپ عبادت، می‌توانند نکات بهتری را بیان نمایند.

۲- تأثیر گذاری

مهدی از جمله افراد نادری بود که رفتار هایش بر روی دیگران، چه در داخل لشکر و چه در خارج آن، تأثیر زیادی می‌گذاشت. به گونه‌ای رفتار می‌کرد که عمل و اقدام او خود به خود تأثیر فراوانی بر روی کسانی که شاهد آن رفتار بودند داشت. در خاطرات احمد کاظمی، نکات زیادی از این نفوذ روحی آقا مهدی در وی، می‌توان یافت. از آنجا که محیط جبهه‌ها، فضای آزادی بود، افراد، اختیار رفتار و حرکات و سکنات خود را داشتند و بنابراین خود را آنگونه که بودند نشان می‌دادند. رزمندگان جبهه‌ها، انسان‌هایی کمال جو و دارای آرمان‌هایی بلند بودند. بنابراین به دنبال افزایش توانایی‌های روحی، جسمی و مهارتی خود بودند، لذا این کمال‌پذیری موجب شده بود که فضای جبهه، محیطی برای "یادگیری" شود. یادگیری از خلق و خوی دیگران، آموختن و فراگیری از تاکتیک‌های رزمی نفرات و یا سازمان‌های دیگر و ... جبهه‌ها از یک سوی یک محیط عاطفی تمام‌عیار بود و از سوی دیگر، یک فضای کاملاً عقلانی بود. در این محیط همه می‌توانستند از رفتارها و دانایی‌های موجود در آن، به طور مرتب بیاموزند و به صورت دائم بر توانایی‌های فکری و رفتاری خود بیافزایند.

باکری انسانی بود که با رفتارش به دیگران می‌آموخت بی‌آن که خود یک آموزگار باشد. او مصداق حدیث "کونوا دعاة للناس بغير ألسنتکم" بود. هنر باکری آن بود که توانسته بود خصوصیات اخلاقی و رفتاری و فردی خود را به فرهنگ و رفتار سازمانی لشکر عاشورا تبدیل نماید.

آقای علاء‌الدین نورمحمدزاده مسئول طرح و عملیات لشکر عاشورا، در عملیات بدر می‌گوید: آقا مهدی هیچ وقت دستور نمی‌داد بلکه با رفتار خود راه درست را به ما نشان می‌داد. هر موقع که با یکی از مسئولین لشکر صحبت می‌کردند و مطلبی را می‌گفتند، ما نیز تکلیف خود را در می‌یافتیم. مثلاً موقعی که به واحد تدارکات می‌گفتند که چرا تایرهای خودروها را بیرون ریخته‌اند، ما سریع بر می‌خاستیم و اگر این وضعیت در حوزه کاری ما نیز مشاهده می‌شد، نسبت به رفع آن اقدام می‌کردیم. روش بر خورد آقا مهدی با کسانی که در اجرای مأموریت کوتاهی کرده و یا حیثاً تأخلفی از آن‌ها سر می‌زد، این بود که بدون آن که چیزی بگوید آن فرد را در مانور اصلی عملیات پیش رو شرکت ندهد و او را در موح‌های بعدی استفاده کرده و یا به عنوان نیروی احتیاط تلقی نماید. در این صورت در سازماندهی عملیات بعدی به این فرد مسئولیت مستقیم واگذار نمی‌کرد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که آن فرد خود به خود متوجه می‌شد که اشتباهی در کارش بوده است و بنابر این سعی می‌کرد تا نقص خود را برطرف کند. او همه را به این نکته مهم توجه داده بود که این جبهه نیست که به شما نیاز دارد بلکه این شما هستید که برای رشد و تعالی خود به حضور در جبهه نیاز دارید.

با این وجود، الگوی خود آقا مهدی، حضرت امام خمینی بود. او به همسرش خانم صفیه مدرس، گفته بود که همیشه سخنان امام را برای وی ضبط کنند یا متن آن را نگه دارند تا چنانچه او به دلیل حضور در عملیات و یا مأموریت‌های دیگر، نتوانسته بود به آنها گوش فرا دهد در فرصتی که می‌یابد، در جریان بیانات یا پیام‌های حضرت امام قرار گیرد و بتواند بر اساس آنها عمل کند. او سعی می‌کرد زندگی‌اش را بر اساس اندیشه‌ها و گفته‌های امام امت تنظیم نماید. او معتقد بود که سخنان امام الهام گرفته از آیات الهی است و می‌خواست که جملات امام همیشه جلوی چشمانش باشد. آقا مهدی در دیدار با دوستان شعاری را که بر سر زبان‌های مردم بود، همیشه تکرار می‌کرد: **نمای**

هل من ناصر حسینی لیبیک یا خمینی

سردار مصطفی مولوی می‌گوید: بعد از شهادت حمید باکری و مرتضی یاغچیان، من همیشه در کنار مهدی باکری بوده‌ام. بسیاری از اوقات که دو نفری و به همراه یکدیگر برای شرکت در جلسه‌ای یا مأموریتی عازم می‌شدیم، آقا مهدی جملاتی را بر زبان جاری می‌کرد که هنوز کلام وی در گوش من است و بار رفتار و سکناتی که از خود نشان می‌داد، هنوز هم زندگی می‌کنم. روزی آقا مهدی به من گفت: بیا فرمولی را بگویم که بتوانیم به سرعت تشخیص دهیم که کدام یک از کارهایمان خالص برای خداست. مثلاً ببینیم آیا همین جنگ کردن و حضور ما در دفاع مقدس، برای خداست؟ من گفتم: مگر شیرین‌تر و عزیزتر از جان آدمی چیزی هست؟ بنابراین مشخص است که ما به خاطر رضای خداوند در جبهه حضور داریم. هر لحظه جنگ و مخصوصاً در جریان عملیات‌ها احتمال آسیب رسیدن به جان ما وجود دارد و ما آماده‌ایم که در راه خداوند جان خویش را تقدیم کنیم. ایشان گفت: ولی شیرین‌تر از جان هم وجود دارد و آن مال آدمی است. اگر توانستی در راه خداوند مالی هدیه کنی و یا از مال خود بگذری، آن وقت می‌توانی حساب کنی که جهادت، شاید در راه خدا باشد. ایشان همچنین می‌گفت: این جبهه و امام بوده است که توانسته از انسان‌هایی چون ما، آدم‌هایی اهل جهاد بسازد و گرنه آماده شدن برای جهاد در راه خدا به این راحتی نبود. این عمل امام که برای رضای خداوند قیام کرده، موجب پاداش خداوند به امام شد که آن هم ایجاد تحول در جوانان و مردم ایران بود.

۳- الله بنده سی

تکیه کلام آقا مهدی در برخورد با اکثر افراد "الله بنده سی" یعنی "بنده خدا" بود. او همه رزمندگان و همه فرماندهان و همه انسان‌ها را بندگان خداوند بزرگ می‌دانست. بنابراین سعی می‌کرد که با خوش‌رویی با همه روبرو شود. او از دو بیماری به دور بود. یکی سوءظن نسبت به دیگران و دوم خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران و یا کوچک شمردن انسان‌ها.

در اثنای جنگ و در نیمه دوم سال ۱۳۶۱، مسئولین وقت سپاه آذربایجان تلاش زیادی داشتند تا فرد دیگری را به جای آقا مهدی به فرماندهی لشکر عاشورا بگمارند. حتی فرمانده وقت سپاه منطقه ۵، در تاریخ ۱۳۶۱/۹/۲۱

حکمی را برای فرد دیگری به جای مهدی باکری جهت تصدی فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا صادر کرد. البته به نظر می‌رسید که وی بدون هماهنگی با فرمانده کل سپاه دست به چنین اقدامی زده بود. وقتی مسئولین سپاه منطقه ۵ این مسئله را با من مطرح کردند به شدت با آن مخالفت کردم و نظر مخالف خود را هم با فرمانده کل سپاه در میان گذاشتم. ولی وقتی، فرمانده سپاه منطقه ۵ که خود عملاً در میدان‌های جنگ حضور نداشت موفق به تغییر آقا مهدی نشد، افرادی را برای مسئولیت‌های ستادی و ارکان لشکر به فرماندهی لشکر تحمیل کرد. آقا مهدی در این شرایط، به گونه‌ای رفتار کرد که این افراد جدید، آن قدر جذب در اخلاق آقا مهدی شده بودند که از طرف مسئولین وقت سپاه آذربایجان مورد بازخواست قرار می‌گرفتند که چرا شما تبدیل به یکی از نیروهای آقا مهدی شده‌اید؟ آقا مهدی هیچ‌گاه این افراد تحمیلی را به عنوان غیر خودی تلقی نمی‌کرد، بلکه آنها را بندگان خدا می‌دانست که می‌توانستند از این فرصت برای فعال شدن در جبهه‌های جنگ استفاده نمایند.

باکری فردی بود که از رفتار و کردار و گفتار خود، مراقبت زیادی می‌کرد تا بنده خدا باشد. گرچه کم حرف بود ولی به هنگام سخن، بسیار سنجیده کلام خود را بیان می‌کرد. فروتنی او باعث شده بود که بسیاری نمی‌دانستند که او یک مهندس برجسته است. او به این حدیث عمل می‌کرد: "حاسبوا قَبْلَ أَنْ تَحاسبوا".

به حرف‌هایی که می‌زد ایمان داشت و عمل می‌کرد. دنیا را مزرعه آخرت می‌دانست و معتقد بود که:

دهقان سال خورده چه خوش گفت با بسر

که ای نور چشم من، بجز از کشته ندروی

زنده ماندن را همه هدف زندگی، نمی‌دانست. از مرگ نمی‌ترسید زیرا معتقد بود:

"مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا فِي أُنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ الْكَيْلَ نَسُوا عَلَى مَا فَاكُمْ وَلَا تَهْرَبُوا بَمَا أَنْتُمْ مَوْلَاةٌ وَلَا يَحِبُّ كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ". (سوره حدید آیه ۲۲ و ۲۳)

«هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در جاناتان روی ندهد مگر پیش از آن که آن را پدید آورده‌ایم در کتابی ثبت است. همانا این کار بر خدا آسان است. تا بر آنچه از دست شما رفته است اندوه نخورید و به آنچه به شما داده سر مست نباشید». شهادت را به عنوان سعادت ابدی انتخاب کرده بود و می‌خواست که مزد خود را در جهاد، با رسیدن به فوز عظیم از خداوند خویش دریافت کند. این آیه در ذهن او نقش بسته بود که:

"وَلَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَمَّا تَابَلُوا أَحْيَاءَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجُونَ فَرْحِينَ بَمَا آتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (سوره آل عمران ۱۷۰-۱۶۹)

"و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندارید، بلکه آنها زنده‌اند و

نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. آنان به آنچه خدا از فضل خود ارزانی شان داشته خوشحالند و از سرنوشت هم‌زمانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند شادمانند. می‌دانند که نه بی‌می بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند". او فرد مقاومی بود. آیه:

"أَلَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (۱۳) (سوره احقاف)

"حقیقاً کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و استقامت کردند نه بی‌می بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند".

در مورد وی مصداق داشت. این شعر فرخی یزدی برای باکری مناسب است:

ای جان به فدای آن که پیش دشمن

تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

۴- ساده زیستی و آسان گیری

مهدی باکری در دوران حیاتش، چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و چه در دوران مسئولیت‌های مختلفه فردی کاملاً ساده زیست بود. به طوری که تمام کسانی که در زمانی با او دوست و یا هم‌زم بوده‌اند، از ساده زیستی وی خاطرات جالبی را نقل می‌کنند. او در زمانی که فرمانده لشکر عاشورا بود همچون بسیجی‌ها لباس خاکی می‌پوشید، به طوری که تازه واردها که او را نمی‌شناختند همیشه برایشان حوادث جالبی رخ می‌داد. یک بار آقا مهدی نزدیک غروب به تعمیرگاه لشکر می‌رود و از تعمیر کار بسیجی که در آنجا تازه مشغول به کار شده بود، می‌خواهد که چراغ‌های خودرواش را که روشن نمی‌شدند، تعمیر کند تا او بتواند شب به یکی از مقرهای لشکر برود. بسیجی مزبور می‌گوید: الان تعمیرگاه تعطیل است و من می‌خواهم در این فرصت، لباس‌های شخصی خودم را بشویم. آقا مهدی به‌وی می‌گوید: من لباس‌های تو را می‌شویم و تو هم اشکال و نقص خودروی مرا برطرف کن. او قبول می‌کند و وقتی کار هر دو نفر تمام می‌شود، رزمنده دیگری به تعمیرگاه می‌آید و آقا مهدی را می‌شناسد. آن بسیجی تعمیر کار وقتی متوجه فرمانده لشکر می‌شود، احساس خجالت می‌کند. ولی آقا مهدی می‌گوید: ناراحت نباش، من از اینکه نتوانستم کمک تو باشم، راضی‌ام و از اینکه شما کار مرا راه انداختی متشکرم.

یک بار آقا مهدی برای شرکت در جلسه فرماندهان به تهران آمده بود، وقتی جلسه تمام شد از آقا مهدی پرسیدم کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: می‌خواهم به منزل آقای زنوزی دلی‌ام بروم. دیدم پیاده حرکت کرد. گفتم مگر ماشین نداری؟ گفت نه. تعجب کردم که فرمانده لشکر عاشورا از ماشین لشکر برای شرکت در جلسه تهران، استفاده نکرده است. البته جای تعجب نداشت چون آقا مهدی به بیت‌المال بسیار حساس بود و به برخی از فرماندهان مجموعه لشکر که خانواده‌هایشان را به شهرهای استان خوزستان آورده بودند اجازه نمی‌داد که از بنزین بیت‌المال برای تردد و سر زدن به خانواده‌هایشان،

استفاده کنند. پس از پایان عملیات خیبر لشکر عاشورا در پادگان پدافند هوایی مستقر شده بود. روزی مدیران کل استان آذربایجان برای بازدید از جبهه به لشکر آمده بودند تا این که از مشکلات تدارکاتی لشکر اطلاع حاصل نمایند. آقا مهدی باکری و آقای مصطفی مولوی در اطاق فرماندهی نشسته بودند که این مسئولین وارد شدند و پس از دست دادن و احوالپرسی، در اطاق در کنار یکدیگر نشستند. مسئول سازمان برنامه و بودجه استان که یکی از اساتید دانشگاه تبریز هم بود و در کنار آقای مصطفی مولوی نشسته بود و سرپرستی هیأت اعزامی را نیز به عهده داشت، پس از صرف چای از آقای مولوی سؤال می کند که پس فرمانده لشکر کی می آید؟ و ایشان کجاست؟ من به آقا مهدی که لباس خاکی بسیجی بر تن داشت اشاره کردم و گفتم: ایشان فرمانده لشکر است. مسئولین استان که تاکنون فرمانده لشکر عاشورا را ندیده بودند و انتظار دیگری را در ذهن خود ایجاد کرده بودند پس از شناخت آقا مهدی یکبار دیگر بلند شدند و با وی مصافحه انجام دادند. آقای دکتر بهشتی، رئیس سازمان برنامه و بودجه استان، بعدها می گفت آنقدر مجنون رفتار آقا مهدی شدم که سخنان آقا مهدی خطاب به مسئولین استان را اصلاً متوجه نشدم و جذب در شخصیت وی بودم. به همین خاطر پس از جلسه از سایر همراهان پرسیدم که فرمانده لشکر چه گفت؟

۵- احترام به قانون

آقا مهدی ملتزم به رعایت قوانین کشور بود. او از تمام رانندگان لشکر خواسته بود که در عبور از خیابان ها و جاده ها، تمام قوانین راهنمایی و رانندگی را به طور کامل رعایت نمایند و به هیچ عنوان با بهانه سرعت در انجام مأموریت به تخلف از این قوانین نپردازند. او حتی برای تأمین نیازهای لشکر هم اجازه عدم رعایت قوانین و مقررات نمی داد. او معتقد بود همیشه باید درست و راست سخن گفت و مطالب را نوشت. او حتی برای تأمین نیازمندی های لشکر، اجازه نمی داد که درخواست های اغراق آمیز نوشته یا تهیه گردد.

۶- توکل به خداوند

او جزء کسانی بود که به خداوند اطمینان کامل داشت و در همه چیز به او توکل کرده بود. مصداق آیه "وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ" بود. معیار رفتار او با دیگران براساس میزان پایبندی آنان به عقاید و رفتار اسلامی بود. او حتی در رفتار با برادرش رضا که در آن ایام به نوعی تحت تأثیر برخی جریان های سیاسی قرار گرفته بود هم بر اساس آیه "محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم" بود. زیرا مهدی انسانی کاملاً حق گرا بود و حتی پیوندهای نسبی و سببی هم باعث دوری وی از این شیوه نمی گردید.

جمع بندی

نوشتن درباره شهدا، فقط برای ذکری از دوران گذشته و تشفی خاطر یاران و دوستان آنها نیست، بلکه پرداختن به رزمندگان شهید از این جهت که آنان قهرمانان و پهلوانان واقعی ملت در دوران خطر بوده اند، بسیار حائز اهمیت است.

اندیشه کردن درباره زندگی امثال باکری، می تواند خوانندگان را به یک نتیجه مهم برساند و آن این که مهدی باکری هم انسانی چون همه انسان ها بود. او می توانست چون سایر افراد، بجز برای خودش و زندگی خودش، مسیر دیگری را انتخاب نکند. ولی آنچه آقا مهدی را در حافظه تاریخی مردم ایران زنده نگه داشته است، این است که او در طول زندگی خود یک تصمیم مهم را اتخاذ کرد و آن این بود که هر کاری را که انجام می دهد، فقط برای رضای خداوند بزرگ باشد. این تصمیم، او را در مسیر انجام عمل صالح در شرایط زمانی و مکانی گوناگون، قرار داد. بنابراین برای انجام هر کاری ابتدا بررسی می کرد که آیا این فعالیت، جزء عمل صالح است یا نه؟ زیرا که معتقد بود:

"مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (سوره نحل آیه ۹۷)

"هر کس از مرد و زن، کار نیکی به شرط ایمان به خدا به جای آورد ما او را در زندگانی خوش و با سعادت، زنده (ابدی) می گردانیم و اجری بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او عطا می کنیم."

آقا مهدی با قرآن مأنوس بود. با قوتی که از قرائت آیات قرآن مجید می گرفت حرکت می کرد و چون سعی می کرد تا بر اساس منطق قرآن سخن بگوید، بنابراین حرف هایش به دل می نشست و او را در جایگاه فرمانده دل ها، نشانده بود.

او در زندگی و رفتار خود، از یک الگو، پیروی می کرد. اسوه او "امام خمینی" به عنوان برپا کننده دین خدا بود. و الگوی امام خمینی هم پیامبر بزرگ اسلام بود. زیرا او می خواست به این آیه قرآن عمل کند:

"لَقَدْ كُنَّا لَكُمْ فِی رَسُولٍ اللّٰهِ اَسْوَةً حَسَنَةً لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَآلَ اٰخِرًا وَذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيْرًا" (سوره احزاب آیه ۲۱)

"قطعاً برای شما در رفتار رسول خدا، سرمشقی نیکوسته برای کسی که به خدا و روز واپسین امید دارد و خداوند را فراوان یاد می کند."

با این شیوه مهدی باکری خود تبدیل به یک الگو و اسوه شد. به طوری که هم در زمان حیاتش نقش بسیاری را در تربیت انسان ها ایفا می کرد و هم در حال حاضر بسیاری تمایل دارند که همچون باکری باشند.

"وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُعٰثُ حَیًّا" (سوره مریم آیه ۱۵)

"و سلام بر او روزی که به دنیا آمد و روزی که وفات می کند و روزی که برای زندگی ابدی برانگیخته خواهد شد."

شربتی از لب لعش نچشیدیم و برفت

روی مه ییگر او سیر ندیدیم و برفت

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود

بار بست و به گردش نرسیدیم و برفت

بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم

وز بی اش سوره اخلاص دمیدیم و برفت

حمید باکری شهید خنجر

مهدی به آبادان رفت و در دفاع از این شهر مقاوم که در محاصره دشمن قرار داشت شرکت کرد. حضور وی و رزمندگانی مانند او، باعث شد که ارتش بعثی نتواند این شهر زیبا و پر امید را به اشغال خود درآورد. حمید در نبردهای گوناگونی که برای بیرون راندن دشمن بعثی از خاک ایران عزیز، طرح ریزی می گردید، شرکت فعال داشت. قبل از حضور در جبهه های جنوب، حمید در مقابله با درگیری هایی که احزاب دموکرات و کومله از بدو پیروزی انقلاب اسلامی در استان های آذربایجان غربی و کردستان به وجود می آوردند، شرکت داشت. یک بار در سال ۱۳۵۸، پس از این که او و نیروهایش به مرز سرخ رفته بودند، حزب دموکرات که از سوی بعثی های عراق حمایت و مسلح می شد، جاده مرزی سرو به ارومیه را مسدود کردند و او با رزمندگان همراهش سه روز بدون غذا و کمک، به محاصره پیش مرگان حزب دموکرات درآمدند و همگی دچار بیماری شدید شدند و در نهایت او و همراهانش مجبور شدند تا از طریق خاک ترکیه به ارومیه بازگردند. قبل از شروع جنگ تحمیلی، حمید نقش موثری در ناکام گذاشتن برنامه حزب بعث صدام، برای ایجاد درگیری های مسلحانه در مناطق کرد نشین ایران داشت.

مهدی و حمید بسیار به هم علاقمند بودند. در عملیات بیت المقدس، حمید فرمانده هم زمان دو گردان پیشرو و خط شکن در لشکر ۸ نجف اشرف بود. روزهای قبل از آغاز عملیات، وقتی با مهدی، دو نفری از منطقه آبادان به سمت قرارگاهی در نزدیکی های دارخوین می آمدیم، مهدی نگران جان حمید در عملیات آینده بود و می گفت او در خط مقدم درگیری ها با دشمن خواهد جنگید. البته

از شهید حمید باکری نسبت به آنچه از مهدی باکری گفته و منتشر شده، کمتر سخن به میان آمده است. شاید یکی از دلایل آن این باشد که او برادر مهدی و همراه همیشگی وی بود و گفتن از مهدی، بیانگر خاطرات حمید هم هست. حمید همیشه در کنار مهدی و هم رزم وی بود و وقتی هم که در تاریخ ۶ اسفند سال ۱۳۶۲ در کنار پل جزیره مجنون جنوبی به شهادت رسید، قائم مقام مهدی در لشکر پرافتخار و خط شکن عاشورا بود. با این حال، حمید خود شخصیت بزرگی داشت، او انسانی دوست داشتنی و باصفا، مهربان و پرتلاش، شجاع و جنگ آور، فهیم و باهوش بود.

حمید در سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. با شروع نهضت اسلامی و هجرت امام خمینی از نجف اشرف به پاریس او به نوفلوشاتو شتافت و به دیدار امام نائل آمد. پس از زیارت امام او اروپا را رها کرد و برای شرکت در مبارزات مردم ایران از طریق سوریه و مسیر ترکیه و با یک خودرو که آن را پر از سلاح های سبک کرده بود به همراه یکی از دوستانش عازم شهر خود ارومیه گردید. تصور بسیاری از مبارزین در آن زمان این بود که با دست خالی نمی توان به براندازی رژیم شاهنشاهی امیدوار بود. ولی امام خمینی با امید به خدای بزرگ و اعتقاد به پیروزی خون بر شمشیر و با تکیه بر حضور احاد ملت ایران توانست عظیم ترین قدرت وابسته به آمریکا را سرنگون و حاکمیت الهی را جایگزین آن نماید. حمید هم در این ایام قطره ای از دریای مردم بود که با تمام توان برای پیروزی نهضت امام خمینی، تلاش می کرد. از وقتی که جنگ شروع شد، او به جبهه ها رفت. ابتدا او با

نه مهدی و نه حمید از سرگ نمی ترسیدند و شهادت در راه خدا را فوز عظیم می دانستند ولی علاقه مهدی به حمید او را وادار به بیان چنین جمله ای به من که از سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران دانش جویی با او دوست بودم می کرد. حمید پرچمدار لشکر عاشورا بود و هرگاه در هنگام نبردهای با دشمن برای این لشکر مشکلی پیش می آمد مهدی او را برای رفع مشکل تاکتیکی و یا برای شکستن قدرت تهاجم دشمن به کمک نیروهای در خط مقدم لشکر اعزام می کرد.

در جریان عملیات خیبر وقتی که دشمن عزم خود را جزم کرده بود تا با یک پانک سنگین و با کمک تانک ها و زره پوش های خود از دشت شمال منطقه نشوه نیروهای خود را از پل جزیره جنوبی با زمین این منطقه عبور داده و جزیره را به تصرف خود در آورد، مهدی برای ناکام گذاشتن دشمن حمید را به این منطقه اعزام کرد تا فرماندهی رزمندگان لشکر عاشورا برای دفع پانک وسیع دشمن را بر عهده بگیرد و او را از تصرف جزیره نا امید سازد.

حمید با کمک رزمندگان لشکر عاشورا که تعدادی از آن ها از جوانان اردبیل بودند به خوبی با تانک های دشمن درگیر شدند و تهاجم سنگین دشمن را به شکست کشاندند ولی در جریان این درگیری ها، حمید به همراه تعدادی از رزمندگان سلحشور لشکر، در کنار پل جزیره جنوبی خیبر به شهادت رسیدند و پیکر نازنین آن ها در آنجا باقی ماند.

شهید حاج محمد ابراهیم همت فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بعد از شنیدن خبر شهادت حمید، به من گفت که حمید یک فرمانده لایق در حد فرمانده لشکرهای مهم سپاه بود و با این جمله، تأسف و تأثر عمیق خود را از فقدان حمید برای جبهه های جنگ، بیان کرد.

پس از رسیدن خبر شهادت حمید به ستاد لشکر عاشورا، گروه تعاون لشکر می خواست به هر صورت ممکن، پیکر مطهر او را به عقب بازگرداند، ولی مهدی به آنها گفت حمید هم مثل سایر رزمندگان است، وقتی پیکر سایر شهدا را آوردید بدن او را نیز به عقب منتقل کنید. مهدی نگذاشت علاقه او به برادرش باعث شود تا فرقی بین حمید و سایر رزمندگان بگذارد. این اقدام مهدی، حمید را جاویدالایتر کرد و سال بعد نیز مهدی همچون حمید به ابیدیت پیوست و از خود جسمی برجای نگذاشت.

از حمید باکری چند جمله زیبایی به یادگار مانده است که بیان آن ها، یاد او را در اذهان بیشتر زنده نگه می دارد:

دعا کنید که خداوند شهادت را نصیب شما کند، در غیر این صورت زمانی فرا می رسد که جنگ تمام می شود و رزمندگان امروز سه دسته می شوند.

۱- دسته ای راه بی تفاوتی را برمی گزینند و در زندگی مادی غرق می شوند و ...

۲- دسته ای با مخالفت با گذشته خود برمی خیزند و از گذشته خود پشیمان می شوند.

۳- دسته ای به گذشته خود وفادار می مانند و احساس مسئولیت می کنند که از شدت مصائب و غصه ها دق خواهند کرد.

پس از خدا بخواهید که با وصول شهادت از عواقب زندگی بعد از جنگ در امان بمانید، چون عاقبت دو دسته اول ختم به خیر نخواهد شد و جزء دسته سوم ماندن هم بسیار سخت و دشوار خواهد بود.

یاد حمید و مهدی که در اواخر سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ در عملیات خیبر و بدر به دیدار معبود شتافتند و امام خود را یاری کردند، گرامی باد.